

وزارت آموزش و پرورش

توانا بود هر که دانا بود



# فارسی

برای کلاس چهارم دبستان

۱۳۴۶





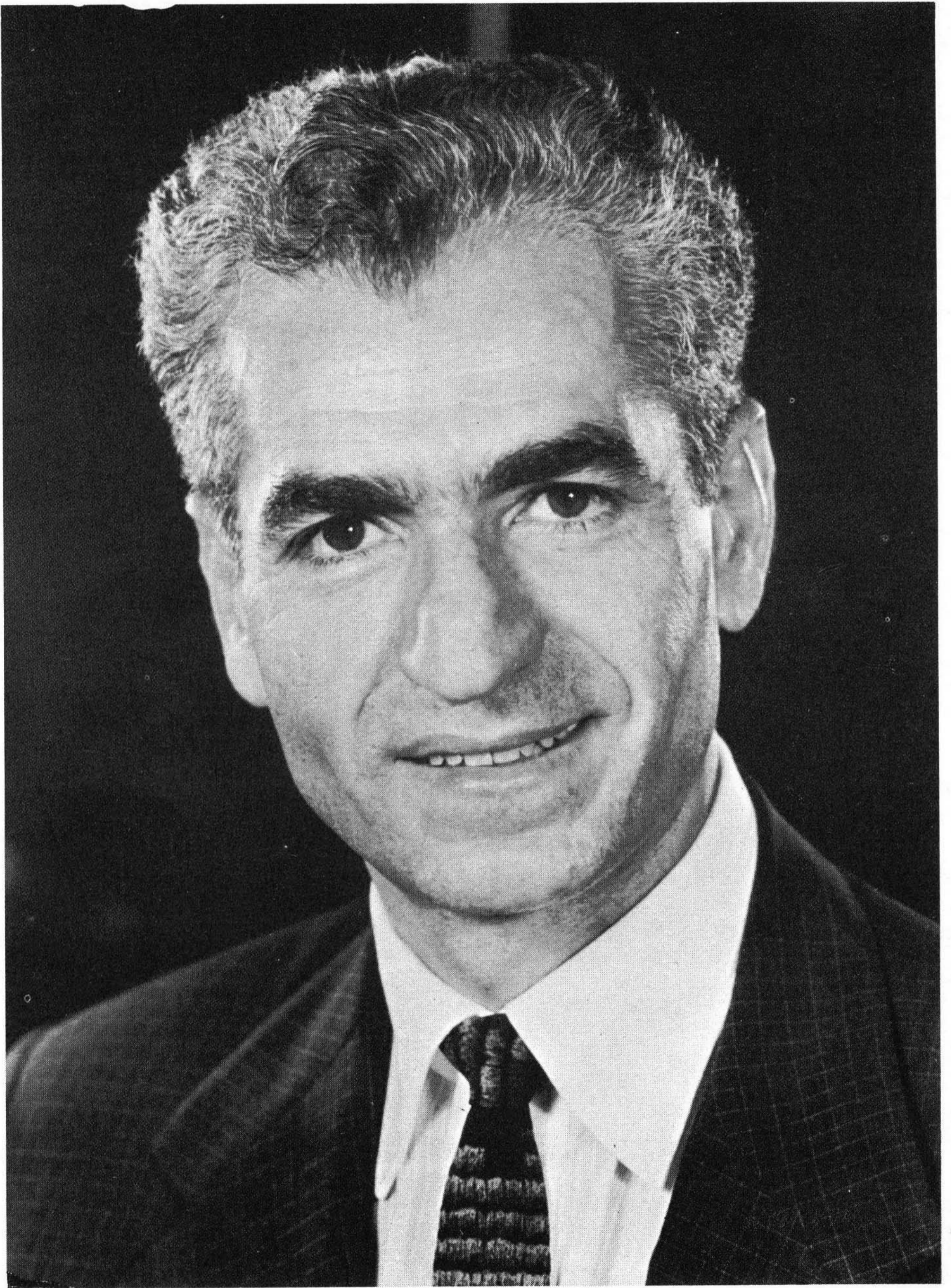
وزارت آموزش و پرورش  
توانا بود هر که دانا بود

# فارسی

برای کلاس چهارم دبستان

۱۳۴۶













وزارت آموزش پرورش  
توانا بود هر که دانا بود

# کتاب فارسی چهارم دبستان

این کتاب دارای راهنمای تدریس است.

حق چاپ محفوظ است

۱۳۴۶

# تألیف:

دکتر زهرا خانلری

لیلی ایمن (آهی)

---

## نقاشی از:

محمد زمان زمانی    پرویز کلانتری    نورالدین زرین کلک



در سال ۱۳۲۶ به فرمان شاهنشاه آریامهر، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تشکیل یافت و اساسنامه آن به اجرا گذارده شد. طبق بند «ب» از سومین ماده این اساسنامه کمک به فرهنگ و مساعدت به دانش آموزان و دانشجویان مستعد کشور از جمله مقاصد سازمان به شمار آمد.

برای اینکه بتوان به فرهنگ کشور کمکی مهم و مؤثر معمول داشت، به پیروی از علاقه و توجه شاهنشاه به تعمیم تعلیمات ابتدایی و باسواد شدن مردم و به ابتکار والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالی، سازمان شاهنشاهی تصمیم گرفت که کتابهای دوره چهار ساله ابتدایی را بطریقی مرغوب و مطلوب چاپ کند تا میان دانش آموزان سراسر کشور به رایگان توزیع گردد.

اینک پس از مذاکره با وزارت آموزش و پرورش برای سال تحصیلی جاری همه کتب چهار ساله ابتدایی و روش تدریسهای مربوط که متن آن به تصویب شورای عالی آموزش و پرورش رسیده است از طرف سازمان طبع و برای توزیع در دبستانهای سراسر کشور به اختیار وزارت آموزش و پرورش گذارده شده است. بدین طریق به امر مبارک شاهنشاه آریامهر در راه خدمت به فرهنگ کشور قدمی بسیار بزرگ برداشته شده که تاکنون نظیری نداشته است و مسلماً تأثیر شگفت آن از نظر ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود. سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی طی چند سالی که از ایجاد آن میگذرد تأسیساتی در کشور به وجود آورده و اقداماتی معمول داشته است که مهمترین آنها فهرست وار ذکر می شود:

- ۱ - آموزشگاه عالی پرستاری اشرف پهلوی - تهران.
- ۲ - آموزشگاه حرفه ای رضا پهلوی - تهران.
- ۳ - بخش درمان کچلی - تهران.
- ۴ - بخش پرتوشناسی (عکس برداری) - تهران.
- ۵ - بخش جراحی سوانح و حوادث بیمارستان سینا - تهران.
- ۶ - پنج شعبه کمک به مادران و کودکان در تهران و هفتاد و هشت (۷۸) شعبه در شهرستانها.
- ۷ - درمانگاه و ناهارخوری بنگاه اشرف در سر آسیاب دولاب - تهران.
- ۸ - ساختمان دو خوابگاه برای دانشجویان در کوی دانشگاه و کمک به ساختمان خوابگاه دختران - تهران.
- ۹ - سه بیمارستان بزرگ: بیمارستان فرح پهلوی (رامسر) - بیمارستان نکوئی (قم) - بیمارستان رضاپهلوی (تجربش).
- ۱۰ - صد و سی درمانگاه در نقاط مختلف کشور که در آنها دارو و درمان برای همه رایگان است.
- ۱۱ - درمانگاه درمان تراخم در دزفول.
- ۱۲ - پرداخت کمک هزینه تحصیل به عده ای از دانش آموزان و دانشجویان سراسر کشور.
- ۱۳ - کمکهای نقدی و جنسی و داروئی به مؤسسات خیریه دیگر سراسر کشور.
- ۱۴ - کمکهای نقدی به مؤسسات فرهنگی و تربیتی.
- ۱۵ - ایجاد کارخانه داروسازی بنگاه خیریه داروپخش برای تهیه داروی مرغوب و ارزان در داخل کشور.

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

## درس‌هایی که در این کتاب می‌خوانید

صفحه	نام درس
۱	۱- بنام خدا
۳	۲- سنگ‌پشت و گوزن
۸	۳- جشن مهرگان
۱۲	۴- دلایل قوی
۱۶	۵- جنگل (۱)
۲۰	۶- جنگل (۲)
۲۵	۷- محمد زکریای رازی
۲۸	۸- دهقان و گنجشک
۳۱	۹- زورخانه
۳۵	۱۰- وزنه‌برداران
۳۸	۱۱- هر که بامش بیش، برفش بیشتر
۴۱	۱۲- ایران
۴۵	۱۳- افسانه افریقایی
۴۹	۱۴- نامه‌ای از آبادان (۱)
۵۳	۱۵- نامه‌ای از آبادان (۲)
۵۸	۱۶- بانوی فانوس به دست
۶۲	۱۷- موزه

## درسهایی که در این کتاب می‌خوانید

صفحه	نام درس
۷۴	۱۸ - سعدی
۷۸	۱۹ - جوان نافرمان و مادر
۸۰	۲۰ - حکایت
۸۲	۲۱ - تلفن
۸۶	۲۲ - رنج و گنج
۸۹	۲۳ - شیر و خورشید سرخ
۹۴	۲۴ - گرگ و سگ
۹۶	۲۵ - سفری به شیراز: ۱ - خبر خوش
۱۰۰	۲۶ - ۲ - تخت جمشید
۱۰۶	۲۷ - ۳ - پایان سفر
۱۰۹	۲۸ - داستان باربد
۱۱۵	۲۹ - افسانه چینی (۱)
۱۲۰	۳۰ - افسانه چینی (۲)
۱۲۶	۳۱ - داستان زال و سیمرغ: ۱ - بدنیا آمدن زال
۱۲۹	۲ - سیمرغ
۱۳۴	۳ - بازگشت به نزد پدر

# بنام خدا

ای نام تو بهترین سرآغاز  
بی نام تو نامه کی کنم باز  
ای یاد تو مونسِ روانم\*  
جز نام تو نیست بر زبانه  
هم قصه نمانوده دانی  
هم نامه نمانوشته خوانی

از ظلمتِ خود رهاییم ده  
با نور خود آشناییم ده

نظامی

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

روانم	= جانم، روحم
ظلمت	= تاریکی، در اینجا مقصود نادانی است.
مونس	= همدم
نمانوده	= نشان داده نشده، آشکار نشده.

پرسش :

۱- این شعر از کیست؟

- ۲- مقصود از بیت سوّم، این شعر چیست؟
- ۳- نظامی در این شعر از خدا چه خواسته است؟

### تکلیف شب اوّل :

- ۱- از روی این درس یک بار با خطّ خوش بنویسید.
- ۲- کلمه‌های هم‌معنی با این کلمه‌ها را بنویسید: خدا، آغاز.
- ۳- درس را با صدای بلند بخوانید.

### تکلیف شب دوّم :

- ۱- از روی این کلمه‌های هم‌خانواده پنج بار بنویسید:
- نام، نامی (معروف)، نامدار (معروف)، نامور (معروف) - نمودن (نشان دادن)،  
نامنوده - ظلمت، ظلمانی (تاریک).
- ۲- این شعر را حفظ کنید.

## سنگ پشت و گوزن

در یکی از روزهای گرم تابستان، در دل جنگلی خرم، گوزن تند پای تیز شاخی به سنگ‌پشتی کندرو رسید و گفت: «دوست بیچاره من، دلم به حالت می‌سوزد که پاهایی کوتاه داری و پوششی به این سنگینی را بر پشت می‌کشی. حتماً بسختی حرکت می‌کنی و اگر بخواهی تا کنار آن چشمه بروی زمان درازی طول می‌کشد و خسته و مانده می‌شوی.»

سنگ‌پشت گفت: «گر چه تو پاهایی ظریف و بلند داری و نزد همه کس به چابکی مشهوری ولی من حاضریم که با تو مسابقه بدهم و یقین دارم که پیروز\* خواهم شد.»

گوزن زیبا خنده‌ای کرد و گفت: «تو با این شکل و وضع می‌خواهی با من مسابقه بدهی؟»  
سنگ‌پشت راه باریکی را در میان درختان نشان داد و گفت:

«از این طرف می‌رویم تا به آن چشمه برسیم.» گوزن خود پسند قبول کرد. هر دو براه افتادند. گوزن با چابکی از روی بوته‌ها می‌جست و هر لحظه بر غرورش افزوده\* می‌شد. اما سنگ‌پشت آهسته به دنبال او می‌آمد. چیزی نگذشت که گوزن از دور چشمه را دید و با خنده‌ای سنگ‌پشت را صدا زد و گفت: «دوست عزیز، من با یک خیز دیگر به مقصد\* می‌رسم و سزای کسی را که با من هوس مسابقه دادن کرده



است خواهم داد. « هنوز سخنش تمام نشده بود که بدون توجه به پیش روی خود خیزی برداشت، ولی... شاخهای بلندش در شاخه‌های درختی کهن\* گیر کرد. بیچاره هر چه کوشید نتوانست خود را آزاد کند.

سنگ‌پشت به گوزن رسید و از زیر پاهای بلند و کشیده او گذشت و به چشمه رسید. از کنار چشمه رفیق گرفتار خود را صدا زد و گفت: «ای دوست زیبای من، برای موفقیت تنها جست و خیز کافی نیست، بلکه باید دقیق و عاقبت اندیش\* نیز بود. امیدوارم که از این پیشامد پند مفیدی\* گرفته باشی و از خود پسندی و شتابزدگی پرهیزی.»





## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

افزوده می‌شد = اضافه می‌شد

پند = نصیحت

پیروز = فیروز ، موفق

عاقبت اندیش = کسی که پیش از شروع به کار درباره آن کار و نتیجه‌های آن فکر می‌کند.

کهن = قدیمی

مقصد = جایی که قصد دارند به آنجا برسند.

## پرسش :

- ۱- مقصود از «در دلِ جنگل» چیست؟
- ۲- چرا گوزن دلش به حال سنگ‌پشت می‌سوخت؟
- ۳- چه چیز باعث چابکی گوزن است؟
- ۴- چه چیز از سرعت حرکت سنگ‌پشت می‌کاهد؟
- ۵- چرا در این داستان به گوزن «خودپسند» گفته شده است؟
- ۶- چرا گوزن مسابقه را نبرد؟

## تکلیف شب اول :

- این جمله‌ها را تمام کنید و از روی آنها یک بار بنویسید :
- ۱- گوزن دلش به حال دوستش .....
  - ۲- سنگ‌پشت راه بارگی را در میان درختان .....

- ۳- بیا از این طرف . . .
- ۴- کوزن خود پسند . . .
- ۵- کوزن به چاکلی از روی بوته ما . . .
- ۶- سنگ پشت آهسته به دنبال او . . .
- ۷- کوزن از دور چشمه را
- ۸- سنگ پشت از زیر پاهای ظریف کشیده کوزن . . .
- ۹- برای موفقیت باید . . .
- ۱۰- ما باید از خود پسندی و شتابزدگی . . .

### تکلیف شب دوم :

– از روی هر یک از این کلمه‌های هم خانواده پنج بار بنویسید:  
 حال ، احوال - ظریف ، ظرافت (نازکی) - حاضر ، حضور - غرور ، مغرور - مقصد ،  
 مقصود ، قصد .

– هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای بکار ببرید:  
 عاقبت اندیش ، کهن ، خرم ، دقیق ، موفقیت .

## جشن مهرگان

در ایران قدیم هر روز از ماه اسم خاص<sup>\*</sup> داشت. مثلاً روز اوّل ماه «هرمزد» نام داشت و روز دوّم ماه «بهمن» خوانده می‌شد. هر گاه که نام ماه با نام روز یکی می‌شد، ایرانیان آن روز را جشن می‌گرفتند.

کلمه «مهر» یا «میترا» به معنی خورشید و دوستی است، و نام یکی از خدایان بزرگ آریاییها نیز بوده است. میترا در عهد زردشت فرشته نگهبان راستی و درستی و دشمن دروغ شمرده می‌شد. روز شانزدهم ماه به نام این فرشته یعنی «مهر» نامیده می‌شده است. پس روز مهر از ماه مهر را ایرانیان جشن می‌گرفتند و این روز را «مهرگان» می‌نامیدند. شاعری گفته است:

روز مهرو ماه مهر و جشن فرخ مهرگان  
مهر نغز اسی نگار مهر چهره مهربان

جشن مهرگان پس از نوروز مهمترین جشن ایرانیان بوده است و چنانکه جشن نوروز در اوّل بهار برگزار می‌شد، جشن مهرگان نیز در آغاز پاییز بر پا می‌گشت. می‌گویند که در این روز فریدون بر ضحاک<sup>\*</sup> ستمکار<sup>\*</sup> چیره<sup>\*</sup> شد و او را در کوه دماوند زندانی کرد و مردم را از بیداد<sup>\*</sup> و ستمگری اورهانید.

شاهان ساسانی در جشن مهرگان تاجی را که صورت خورشید

بر آن نقش شده بود بر سر می گذاشتند و بارِ عام\* می دادند.

چهره باغ زعفرانی گشت      گونه برک آرغوانی گشت  
دوستان ترک\* بوستان گفتند      جشن نوروز مه گانی گشت  
گل خود روی، روی پنهان کرد      بیل از شاخ گل نهانی گشت

باغبان راه خانه پیش گرفت  
پیشه زراعت باغبانی گشت

شعر از ادیب صابر \*

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

بار = اجازه

بارعام = اجازه‌ای که به همه داده می‌شد تا به حضور شاه برسند.

بفزا = بیفزای، اضافه کن.

بوستان = باغ

بیداد = ظلم، ستم

پیشه = کار، شغل

ترک گفتند = ترک کردند، رها کردند

چهر	=	چهره، صورت
چیره شد	=	غالب شد، پیروز شد
خاص	=	مخصوص
ستمکار	=	ظالم
ضحاک	=	یکی از پادشاهان داستانی شاهنامه
عهد	=	زمان، دوره
گونه	=	چهره
نگار	=	دوست خوبرو

### پرسش :

- ۱- چرا ایرانیان قدیم روز شانزدهم مهر را جشن می گرفتند؟
- ۲- اکنون در روز مهرگان چه جشنی برگزار می شود؟
- ۳- «مهر» یا «میترا» چه معنیهایی دارد؟
- ۴- بنابر تاریخ داستانی ایران در روز مهرگان چه اتفاق مهمی افتاده است؟

### تکلیف شب اول :

- ۱- دو جشن مهرگان و نوروز را از این لحاظ مقایسه کنید:
  - الف- چگونگی پیدایش آنها
  - ب- مراسم باستانی
  - ج- مراسم کنونی

## د- فصل برگزاری

### تکلیف شب دوم :

۱- از روی هر یک از این کلمه های هم خانواده سه بار بنویسید:  
خاص، مخصوص، خاصه، مخصوصاً - سپاسگزاری، برگزار کردن - تم، تمهیده،  
شکر، شکرار.

۲- هر یک از این کلمه های هم معنی را در جمله ای بکار ببرید:  
چهره، صورت - پنهان، نهان، ناپیدا، ناپدید - آغاز، شروع - مهر،  
محبت، مهربانی

۳- از روی شعرهای این درس یک بار بنویسید.

## دلایل قومی بایدو معنوی\* نه رگهای کردن به محبت قومی

« سعدی »

عده‌ای از دانش‌آموزان در حیاط دبستان هياهو بسیار بپا کرده بودند. ناظم دبستان آهسته به این عده نزدیک شد. بچه‌ها چنان سرگرم بودند که ناظم را ندیدند.

دو نفر از شاگردان بر سر موضوعی اختلاف داشتند و کار این اختلاف به مشاجره کشیده بود. دو رقیب با صورت برافروخته به هم پرخاش می‌کردند و سخنان درشت می‌گفتند. شاگردان هم به دو دسته تقسیم شده بودند و هر دسته از یکی طرفداری می‌کرد.

ناظم دبستان مدتی این منظره را تماشا کرد، بعد نگاهی به ساعت انداخت. به صدای زنگ همه دانش‌آموزان صف بستند و همینکه ساکت شدند ناظم چنین گفت: «الآن شاهد منظره‌ای بودم که مرا بسیار متأثر کرد. معلوم می‌شود که شما هنوز راه حل کردن اختلافات را نمی‌دانید. مگر چند روز پیش خودتان دادگاهی برای رفع اینگونه اختلافها تشکیل ندادید و اعضای آن را نیز انتخاب نکردید؟ مگر بنا نبود که برای حل هر اختلافی که نتوانستید آن را دوستانه حل کنید دادگاه تشکیل بدهید؟ پس چرا هنوز در گوشه و کنار دبستان مشاجره برپا می‌شود؟ من انتظار دارم که دیگر هرگز

از اینگونه نزاعها\* در دبستان دیده نشود. اگر شما در اینجا طرز رفع اختلاف را یاد نگیرید خدای نا کرده از آن کسانی خواهید شد که بر سر موضوعی کوچک جنجال راه می اندازند و به هم دشنام\* می دهند و گاه کار را به جاهای سخت می کشانند. «

«فرزندان من! همیشه بخاطر داشته باشید که هر اختلافی قابل حل<sup>۱</sup> است. فقط باید صبر داشت و با متانت\* و دلیلهای محکم طرف راقانع\* کرد.»

### کلمه‌های تازه :

اعضا = عضوها، اعضای دادگاه یعنی کسانی که دادگاه از آنها تشکیل می‌شود.

پرخاش = درشتی

حجت = دلیل

دشنام = ناسزا، فحش

رفع = بر طرف کردن

قانع = خرسند

متانت = سنگینی و وقار

مشاجره = نزاع کردن

معنوی = معنی دار، با معنی

نزاع = جنگ و جدال، کشاکش



## پرسش :

- ۱- چرا بچه ها ناظم را ندیدند؟
- ۲- با صورت برافروخته یعنی چه؟
- ۳- چرا ناظم به ساعت خود نگاه کرد؟
- ۴- شاگردان این دبستان برای رفع اختلافات شدید خود به کجا می‌بایست رجوع کنند؟
- ۵- اعضای دادگاه دبستان را چه کسانی باید انتخاب بکنند؟

## به این نکته توجه کنید :

اگر بگوییم «ناظم شاگردان را» از آن چیزی نمی‌فهمیم .  
اما اگر بگوییم «ناظم شاگردان را دید.» ، از آن معنی کاملی می‌فهمیم  
و آن را «جمله» می‌گوییم.

جمله مجموع چند کلمه است که بر روی هم دارای معنی کاملی  
باشد.

## تکلیف شب اول :

- فرض کنید که در دبستان شما هم دادگاهی تشکیل شود. جواب  
مطالب زیر را درباره آن بنویسید :
- ۱- اعضای این دادگاه چه صفاتی باید داشته باشند؟
  - ۲- اعضای دادگاه چگونه باید انتخاب شوند؟
  - ۳- مهمترین وظیفه این دادگاه چیست؟

– از روی هر یک از این کلمه‌های هم معنی سه بار بنویسید :

هیاهو ، جنجال ، غوغا - طرز ، روش ، طریقه .

### تکلیف شب دوم :

نوشته‌های زیر را بدقت بخوانید و معلوم کنید که کدامیک جمله است و کدامیک نیست.

از روی جمله‌های یک بار بنویسید.

۱- عده‌ای ازدانش‌آموزان

۲- بچه‌های هیاهوی بسیار بپا کرده بودند .

۲- صورت دورقیب

۴- آنها به یکدیگر پرخاش می‌کردند .

۵- صبر داشته باش !

۶- چند دقیقه پیش

۷- پس چرا هنوز مشاجره می‌کنید ؟

۸- شما از کسانی

۹- ایرانیان قدیم

۱۰- جشن مهرگان جشنی است باستانی .

– از روی هر یک از این کلمه‌های هم خانواده سه بار بنویسید:

اختلاف ، مختلف ، مخالفت ، مخالف - قانع ، قناعت (خرندی) - رقیب ، رقابت

(همچشمی) - متاثر ، تاثر ، اثر - منظره ، ناظر ، منظور .

## جنگل (۱)

بر بالای تپه سر سبزی\* باغ بزرگ و پر درختی قرار داشت. در این باغ مردی شکارچی با خانواده خود زندگی می کرد. روزی، هنگام بازگشت از شکار، آهوی کوچکی به همراه آورد و پسرش را صدا کرد و گفت: بیا پسر، این آهوی زیبا را بگیر و از او خوب نگهداری کن.

پسر شاد شد. آهورا در بغل گرفت و با شوق فراوان به باغ رفت. مکان سایه دار و پر علفی را انتخاب کرد و با کمک دیگران از شاخه های درخت دیواری به دور آن کشید و آهوی کوچک زیبا را در آن جای داد. پس از آن هر روز، همینکه از خواب بر می خاست، به دیدن آهو می رفت، به او خوراکی می داد و مانند دوست عزیزی از او مراقبت می کرد. روزی هم زنگوله طلایی خوش صدایی به گردنش بست.

مدتی گذشت. آهو با خانه تازه مانوس\* شد و به پسرک خو\* گرفت. اتفاقاً روزی خرگوش سفید و چابکی از آنجا گذشت. چون آهورا دید، با تعجب گفت: اینجا چه می کنی؟ تو بچه جنگلی! این باغ جای تو نیست، بیا تا تو را نزد خویشانت ببرم.

آهو جواب داد: جنگل کجاست؟ خویشان من چه کسانی هستند؟ من جز این پسرک که هر روز به من خوراکی می دهد، کسی



را نمی‌شناسم. خانه‌ام پر گل و گیاه است و این درختِ بلند بر سرم سایه می‌افکند. من از زندگی خود بسیار راضی‌ام. نه! من با تو نخواهم آمد.

خرگوش گفت: «تو جنگل را بیاد نداری، اگر آن را بینی هرگز به این باغ باز نخواهی گشت. اگر در اینجا يك درخت بر سرت سایه می‌اندازد، در جنگل آنقدر درخت فراوان است که نور خورشید باآسانی نمی‌تواند از لابلای شاخه‌ها بگذرد. اگر در اینجا چمن و گل به نظرت جلوه کرده است، بیا و بین که زمین جنگل سراسر از سبزه و گل پوشیده است. اگر در اینجا فقط این پسر است که تو را دوست می‌دارد و نوازش می‌کند، در جنگل آهوان که همه از خویشان تو اند تو را با مهربانی خواهند پذیرفت. با من بیا، قول می‌دهم که اگر از جنگل خوشت نیامد، فوراً تو را به همین جا باز گردانم.»

**کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :**

سرسبز = خرّم

خو گرفت = انس گرفت، عادت کرد

مأنوس شد = خو گرفت

مراقبت = مواظبت، توجه کردن.

## پرسش :

- ۱- آهوی کوچک چگونه به خانه شکارچی آمده بود؟
- ۲- پسر با آهوی کوچک چگونه رفتار می کرد؟
- ۳- چرا آهوی نمی خواست همراه خرگوش به جنگل برود؟
- ۴- خرگوش به آهو چه قولی داد؟

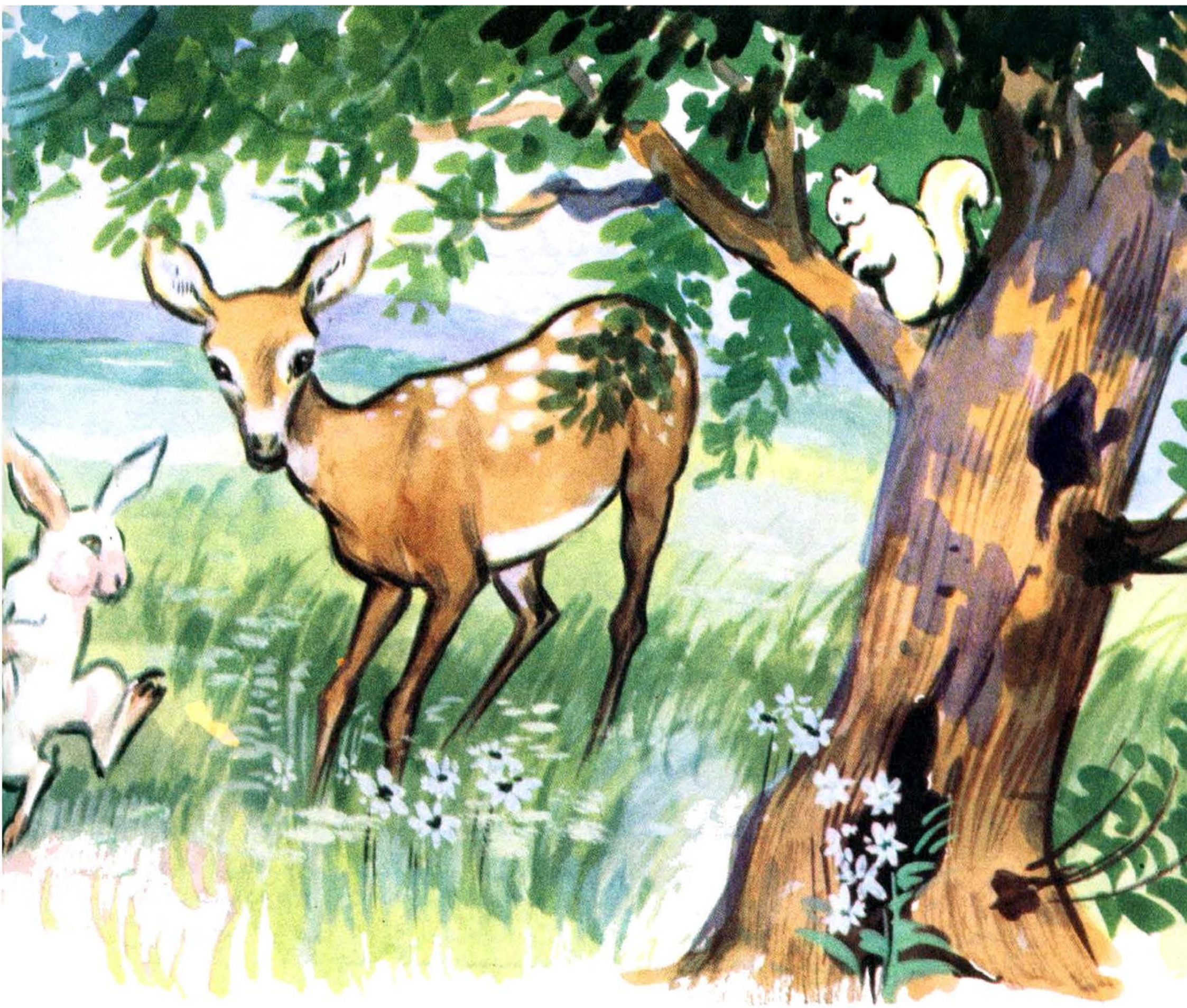
## تکلیف شب اول :

جواب این پرسشها را از روی درس پیدا کنید و بنویسید :

- ۱- از کجا معلوم است که پسر شکارچی آهوی کوچک را دوست می داشت؟
- ۲- از کجا معلوم است که آهو جنگل را فراموش کرده بود؟
- ۳- خرگوش درباره جنگل به آهو چه گفت؟

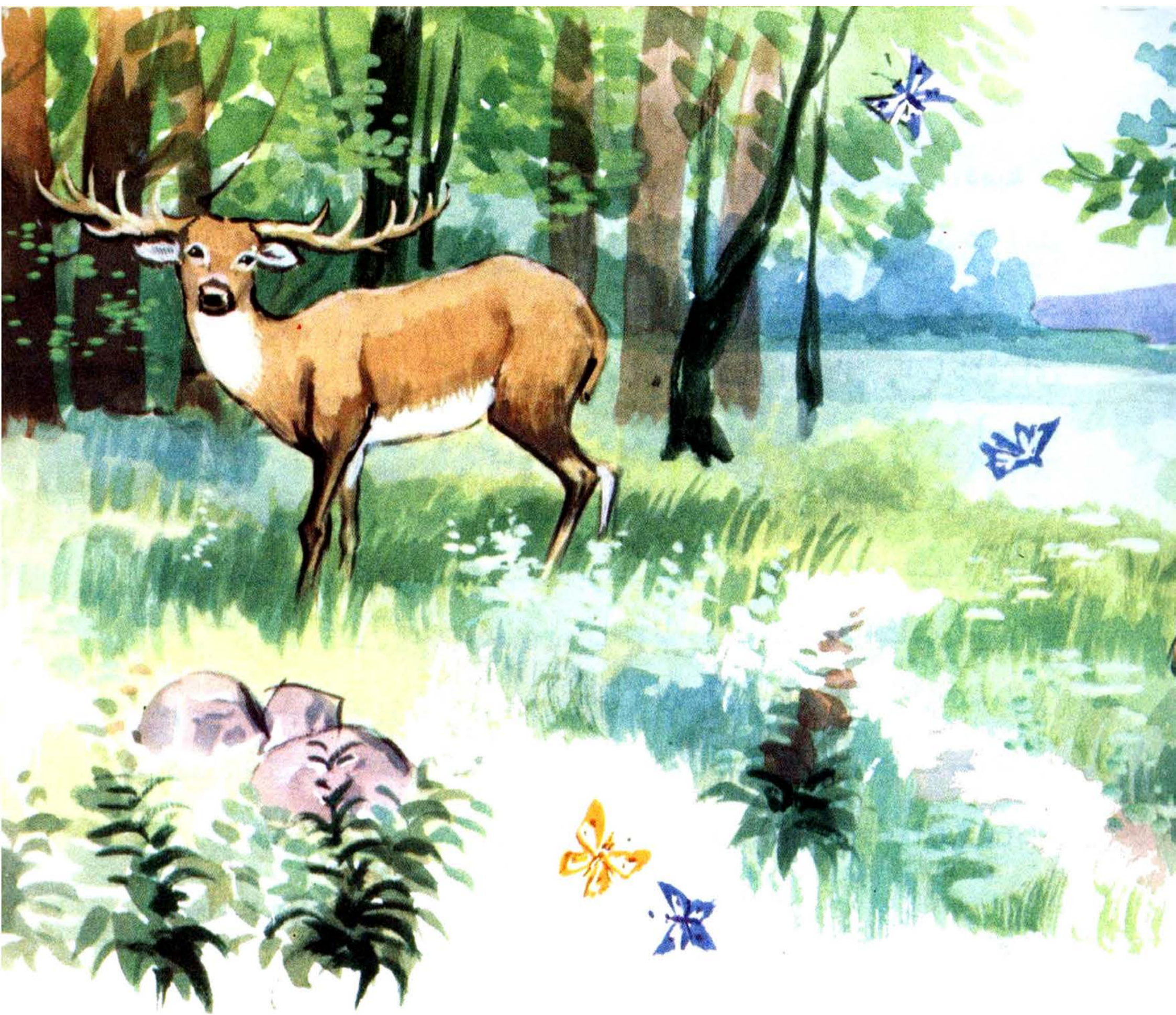
## تکلیف شب دوم :

- ۱- چند کلمه بنویسید که به معنی نگاهدارنده چیزی باشد، مثال:  
جنگلبان (نگاهدارنده جنگل)
- ۲- چند کلمه بنویسید که معنی آنها مخالف معنی این کلمه ها باشد: منظم، سریع (تند)، سایه، مهربان، فراوان.
- ۳- هر یک از کلمه هایی را که در شماره های ۱ و ۲ نوشته اید در جمله ای بکار ببرید:
- ۴- قسمت دوم «جنگل» را بدقت بخوانید تا بتوانید باسانی به پرسشهای آن جواب بگویید.



## جنگل (۲)

آهو پس از کمی تأمل به دنبال خرگوش برآه افتاد. ابتدا  
بسرعت می‌رفتند، از روی جویها و بوته‌های خاردار می‌پریدند و از میان  
شاخه‌های تمشک\* و گلهای جنگلی به چابکی می‌گذشتند. چون از  
باغ دور شدند و دیگر خطر آن نبود که گرفتار بشوند از سرعت خود



کاستند\*. خرگوش گردش کنان جاهای مختلف جنگل را به دوست خود نشان می داد. آهو که جنگل را فراموش کرده بود، همه چیز آن به نظرش تازه و عجیب می آمد. از آوای\* مرغان جنگلی لذت می برد. علفها و گل‌های خود روی جنگل برایش مزه دیگری داشت. از همه مهمتر این که دوستان جنگلی او را فراموش نکرده بودند. سنجاب\*، که



خانه‌اش در دل درخت کهنسالی بود، تا آهو را دید پیش دوید و حالش را پرسید. جغدِ چشم‌درشت باز گشتِ او را به وطنش خوش آمد گفت.

ناگهان آهوی کوچک ما از میان درختان حیوانی را با شاخهای پیچیده و بلند دید که بی‌شبهت به خود او نبود. خرگوش آهسته گفت: زود باش سلام کن! این پیرترین گوزن این جنگل است. هنوز جمله خرگوش تمام نشده بود که گوزن به آنها رسید و رو به آهو کرد و گفت: چه عجب به یاد وطن و دوستان افتادی! پدر تو دوست بسیار عزیز من بود و روزی که آن صیاد بیرحم پدرت را کشت و تو را با خود برد من این خبر جانگداز\* را به مادرت رساندم. آهو گفت: چه می‌گویید؟ مگر پدر مرا کشته‌اند؟ مادرم کجاست؟

گوزن جواب داد: بله، پدر همان پسری که تو دوستش داری، پدرت را کشت و تو را با خود برد. بیا جانم، بیا تا ترا نزد مادرت ببرم. یقین دارم که از دیدن تو بسیار خوشحال خواهد شد.

گوزن پیر براه افتاد و با شاخهای بلندش راه را برای آهو و خرگوش باز کرد. پروانه‌های رنگارنگ دور و بر آنها می‌پریدند. گنجشکها همه با هم می‌خواندند. گلها و سبزه‌های جنگلی هوا را معطر کرده بود. ناگهان گوزن کنار جویباری ایستاد. آهوی کوچک

در آن طرف نهر گلّه‌ای از آهوان را دید که یکی از آنها بزرگتر و زیباتر می‌نمود\*. دل آهوی کوچک سخت تپید. یکباره زندگی کودکی را بیاد آورد و به یک جست خود را به مادر رسانید. مادر چشمهای درشت و قشنگ خود را به فرزند بازیافته دوخت و او را بویید و نوازش کرد.

### کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

آوا	= صدا، آواز
تأمل کردن	= فکر کردن، صبر کردن
تَمَشِک	= درختچه‌ای است که ساقه‌های نازک تیغ‌دار دارد.
خبر جانگداز	= خبری که بسیار غم‌انگیز است.
سنجاب	= یکی از پستانداران جونده است.
کاستند	= کم کردند.
می‌نمود	= بنظر می‌آمد.

### پرسش :

- ۱- چرا پس از مدتی خرگوش و آهو از سرعت خود کاستند؟
- ۲- آهوی کوچک از میان درختان چه دید؟
- ۳- گوزن آهو را به کجا برد؟
- ۴- آیا به نظر شما آهوی کوچک به باغ شکارچی بر می‌گردد؟  
چرا؟

## تکلیف شب اول :

خلاصه داستان جنگل را بنویسید .

## تکلیف شب دوم :

این جمله های نا مرتب و بهم ریخته را مرتب بکنید، سپس از روی آنها یک بار بنویسید:

- ۱- آمده به خانه دیشب همان ما بود .
- ۲- با دقت نوشت باید تکلیف شب را .
- ۳- شد کوچک خرگوش آهوی دوست با .
- ۴- کنسالی داشت در دخت دل زیبا سنجاب خانه .
- ۵- می برد آهواز جنگل آوای لذت مرغان .
- ۶- می آمد همه عجیب جنگل چیز به نظرش .
- ۷- پیر برد مادرش آهوی را کوچک گوزن نزد .

## محمدزَ کَرِیّایِ رازی

در حدود هزار سال پیش ، در شهر ری جوانی بود به نام محمدبن\* زکریای رازی. وی به کسب علم شوق فراوان داشت و در جوانی ریاضیات و نجوم\* و بیشتر علوم\* زمان خود را فرا گرفت. در این هنگام به کیمیاگری علاقه بسیار پیدا کرد. یعنی میخواست مادهای بدست بیاورد که با آن فلزات دیگر را به طلا تبدیل کند.

روز و شب به آزمایشهای گوناگون پرداخت و بر اثر همین آزمایشها به چشم درد مبتلا گشت و ناچار به طبیبی مراجعه کرد. گویند که طبیب برای معالجه چشمش پانصد سکه طلا از او گرفت و چنین گفت: کیمیا این است نه آنچه تو در جستجوی آنی.

این سخن در «رازی» بسیار اثر کرد و از آن پس به تحصیل علم طب پرداخت. در آن زمان بغداد مرکز علم بود. رازی به آنجا رفت و مدتها عمر خود را صرف تحصیل طب کرد و شهرت فراوان یافت و به وطن خود باز گشت. رازی در شهر ری بیمارستانی تأسیس کرد و در آنجا به درمان بیماران و تدریس علم طب پرداخت. رازی به بغداد باز گشت و چندی هم ریاست بیمارستان این شهر را بعهده گرفت و چون بزرگترین پزشک زمان خود شناخته شده بود بسیاری از امیران او را به دربار خود دعوت می کردند.

رازی، گذشته از اداره بیمارستانها و مداوای بیماران، در حدود

دویست و پنجاه کتاب نیز نوشته است که بیشتر آنها مربوط به علم پزشکی است و سالها استادان بزرگ در دانشگاههای معروف جهان از کتابهای او استفاده می کردند. چند کتاب او هم به زبانهای خارجی ترجمه شده است.

رازی در ضمن آزمایشهای خود، الکل را کشف کرد که از آن پس مورد استفاده پزشکان قرار گرفت.  
این طبیب بزرگ ایرانی و دانشمند عالیمقام\* در اواخر عمر به چشم درد سختی مبتلا گشت و عاقبت نابینا شد.

#### کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

تدریس	= درس دادن
عالیمقام	= بلند مرتبه
علوم	= علمها ، دانشها
فرا گرفت	= آموخت ، یاد گرفت
کسب	= بدست آوردن
کسب علم	= تحصیل دانش
مداوا	= درمان کردن
محمدبن زکریا	= محمد پسر زکریا
نجوم	= علم ستاره شناسی.

## پرسش :

- ۱- محمد ز کربای رازی اهل کدام شهر ایران بود؟
- ۲- کیمیاگری یعنی چه؟
- ۳- رازی در چه شهری به تحصیل علم طب پرداخت؟
- ۴- رازی پس از اینکه به ایران بازگشت چه کرد؟
- ۵- رازی جز پزشکی به چه کار دیگری اشتغال داشت؟
- ۶- رازی چه چیزی را کشف کرد؟

## تکلیف شب اول :

جواب این سؤاها را از روی درس بنویسید :

- ۱- رازی اهل کجا بود و تقریباً چند سال پیش زندگی می کرد؟
- ۲- رازی در جوانی چه علمی را فرا گرفت؟
- ۳- رازی پس از بازگشت به ری چه کرد؟
- ۴- کتابهای رازی در کجا مورد استفاده قرار می گرفت؟
- ۵- چطور شد که رازی به وجود الکل پی برد؟

## تکلیف شب دوم :

با هر یک از این کلمه های هم خانواده یک جمله بسازید:  
درس، مدرسه، تدریس - طب، طبابت (پزشکی) - مفید، نایده، استفاده -  
شوق، تشویق

## دهقان و گنجشک

دهقانی گنجشکی شکار کرد. گنجشک پرسید: ای دهقان با من چه خواهی کرد؟ دهقان گفت: تو را می‌کشم و از گوشتت غذای لذیذی برای خود آماده می‌کنم. گنجشک گفت: از خوردن گوشت ناچیز من نه فایده می‌بری و نه بئیر خواهی شد. اما اگر مرا آزاد کنی، سه پند به تو می‌دهم که از خوردن من برایت سودمندتر\* است و همیشه به کارت می‌آید.

دهقان قبول کرد. گنجشک گفت: یکی از پندها را تا در دست هستم می‌دهم و دوومی را وقتی که روی درخت نشستم و سومی را هنگامی که بر بالای آن دیوار بلند جا گرفتم. دهقان گفت: بسیار خوب، بگو.

گنجشک گفت: پند اول آنکه بر آنچه از دستت رفت افسوس مخور.

دهقان او را رها کرد. گنجشک پرید و روی درخت نشست و گفت: پند دوم آنکه هرگز سخن محال\* را باور مکن. ولی ای بدبخت، در شکم مرواریدی است که بیست مثقال وزن دارد. اگر مرا می‌کشتی آن را بدست می‌آوردی.

دهقان بیچاره از آزاد کردن گنجشک پشیمان شد و افسوس بسیار خورد و گفت: اگر باز گردی تو را همدم خویش می‌کنم و

هر روز برایت دانه‌های خوشمزه فراهم می‌سازم.

گنجشک گفت: اکنون که دو پند مرا فراموش کردی، منتظر پند سوّم مباش.

دهقان گفت: چطور فراموش کردم؟

گنجشک گفت: مگر نگفتم که بر آنچه از دست رفت افسوس مخور، پس چرا حال که مرا از دست دادی متأسّف شدی؟ همچنین مگر نگفتم که سخن محال را باور مکن، من که همه جثّه‌ام\* بیست مثقال نیست چگونه ممکن است در شکم مرواریدی به وزن بیست مثقال باشد.

این را گفت و پرید و از چشم دهقان ناپدید گشت.

### کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:

جثّه	= تن، پیکر
سودمند	= با فایده، مفید
متأسّف شدی	= غمگین شدی
محال	= غیر ممکن، نشدنی

### پرسش:

۱ - گنجشک به چه شرطی می‌خواست خود را آزاد کند؟

۲ - سه پند گنجشک چه بود؟

۳ - دهقان از چه چیز پشیمان شد؟



- ۴- دهقان برای باز گرداندن گنجشک چه گفت؟  
 ۵- آیا دهقان توانست مرغ را به قفس باز گرداند؟

### تکلیف شب اول:

لذیذ، محال، همدم، منتظر، متأسف، جثه، سخن، پشیمان، هرگز، پند.

در این جمله‌ها به جای نقطه‌ها یکی از کلمه‌های بالا را بگذارید و از روی جمله‌ها بنویسید:

- ۱- گنجشک ... کوچکی دارد.
- ۲- سخن ... را نباید باور کرد.
- ۳- حیوانات خانگی برای ما ... خوبی هستند.
- ۴- از خوردن غذایی ... لذت می‌بریم.
- ۵- ... بزرگان را نباید فراموش کرد.
- ۶- ساعتها ... شدم تا نوبت من رسید.
- ۷- برای اتفاقی که در گذشته افتاده است نباید ... بود.
- ۸- این ... محال را چگونه باور کردی؟
- ۹- شاگردانی که درس نمی‌خوانند عاقبت ... می‌شوند.
- ۱۰- ... دوست بد انتخاب کن.

### تکلیف شب دوم:

- ۱- جواب پرسشهای درس را بدقت بنویسید.
- ۲- از روی این کلمه‌های هم خانواده سه بار بنویسید:  
 متأسف، تأسف (غم خوردن)، انتظار، منتظر - لذیذ، لذت

## زورخانه

روزی آموزگار ورزش، شاگردان را برای دیدن ورزشهای باستانی به زورخانه برد. صف دانش‌آموزان در مقابل ساختمان یک طبقه‌ای ایستاد. آموزگار گفت: بچه‌ها بیاد دارید که به شما گفته‌ام که در نظر ورزشکار زورخانه احترام خاصی دارد. در اینجا ورزشکاران نه تنها ورزش می‌کنند، بلکه درس برادری و نیکی و درستی و فروتنی\* را نیز فرا می‌گیرند. ورزشکاری که به زورخانه می‌آید باید خداپرست و سحرخیز و نیکوکار باشد.

زورخانه در کوتاهی داشت و همه دیدند که آموزگار برای آنکه وارد شود خم شد، درست مثل اینکه تعظیم می‌کند. در همین موقع صدای زنگی بلند شد. بچه‌ها به طرف صدا برگشتند. مرد قوی هیکل و خوشرویی روی سگویی نشسته بود. با صدایی بلند به آنها گفت: «خوش آمدید صفای قدم.» این مرد مُرشد یا مدیر زورخانه بود که همه ورزشکاران او را محترم می‌شمردند.

زورخانه محلّ بزرگ چهارگوشی بود که در میان آن گودال هشت گوشه‌ای کنده بودند. سقف بالای این گودال بلندتر از دیگر قسمتها بود و پنجره‌ای داشت که از آن نور و هوا به درون می‌آمد. دور تا دور این گودال جایگاهی برای نشستن ترتیب داده بودند. در سمت راست گودال سگویی گرد بلندی بود که مُرشد بر آن

نشسته بود و در مقابل او یک زنگ و یک پر قو به چوب بستنی آویخته بودند.

بچه‌ها روی سگوی تماشاگران نشستند. چیزی نگذشت که ورزشکاران با شلوارهای چرمی پر نقش و نگار وارد شدند. همه قوی-هیكل و زورمند بودند. اول خم شدند و در مقابل مرشد سر فرود آوردند یعنی مراسم احترام را بجای آوردند و پس از آن به ترتیب خاصی مشغول ورزش شدند. مرشد هم ضرب می‌زد و شعرهایی از



شاهنامه با آهنگ مخصوصی می‌خواند.

در آن روز دانش‌آموزان ورزشهای مختلف ایرانی را تماشا کردند و بیش از همه از چرخ زدن و شنا رفتن و کشتی گرفتن خوششان آمد.

### کلمه‌های تازه :

آویخته بودند = آویزان کرده بودند.

فروتنی = تواضع، ضد تکبر

### پرسش :

- ۱- آموزگار دانش‌آموزان را برای چه به زورخانه برد؟
- ۲- ساختمان زورخانه چگونه بود؟
- ۳- در زورخانه ورزشکاران جز ورزش چه چیزهای دیگری می‌آموزند؟
- ۴- داخل زورخانه چگونه بود؟
- ۵- مرشد هنگام ورود بچه‌ها چه گفت؟
- ۶- وقتی که ورزشکاران وارد گود شدند، قبل از شروع به ورزش چه کردند؟

به این نکته توجه کنید:

اگر از جمله « دانش‌آموزان در مقابل ساختمان یک طبقه‌ای ایستادند. »

کلمه «ایستادند» را برداریم جمله معنی خود را از دست می‌دهد. پس کلمه «ایستادند» در این جمله لازم است و جزء اصلی آن می‌باشد.

### تکلیف شب اول :

از روی بند دوم و سوم این درس یک بار با خطّ خوش بنویسید و به املاي کلمه‌ها دقت کنید.

### تکلیف شب دوم :

از روی این جمله‌ها یک بار بنویسید و زیر جزء اصلی هر جمله خطّ قرمز بکشید.

- ۱- آموزگار شاگردان را به زورخانه برد.
- ۲- ورزشکار باید فروتن و دستکار باشد.
- ۳- مُرشد به شاگردان خوشامد گفت.
- ۴- در نظر ورزشکار زورخانه احترام خاصی دارد.
- ۵- زورخانه در کوتاهی داشت.
- ۶- بچه‌ها به طرف صدا برشتند.
- ۷- همه ورزشکاران مُرشد را محترم می‌شمردند.
- ۸- بچه‌ها روی سکوی تماشاگران نشستند.
- ۹- همه ورزشکاران نیرومند هستند.
- ۱۰- دانش‌آموزان ورزشهای مختلف ایرانی را تماشا کردند.

## وزنه برداران

روزی گروهی از جوانان مسلمان سرگرم زور آزمایی بودند و نیروی خود را با برداشتن سنگ بزرگی می آزمودند.\* هر کس آن را بقدر قوت خود بلند می کرد. حضرت محمد به ایشان رسید و پرسید: چه می کنید؟

– می خواهیم ببینیم که کدامیک از ما زورمندتر است.

– میل دارید که من بگویم زورمندتر از همه کیست؟

– البته، چه بهتر از این! کمال سرافرازی ماست که پیغمبر خدا میان ما داوری\* کند.

این را گفتند و به دور حضرت رسول\* حلقه زدند. همه منتظر و نگران بودند که حضرت پیغمبر چه کسی را زورمندتر از همه خواهد دانست.

حضرت محمد فرمود: زورمندتر از همه کسی است که برای رسیدن به مقصود خویش حق دیگران را پایمال نکند\* و چون خشمگین شود، از رفتار ناپسند و گفتار زشت بپرهیزد، و چون به قدرت و جاه\* برسد مغرور نگردد.

## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

پایمال نکند = از بین نبرد، زیر پا نگذارد  
جاه = مقام، مرتبه  
داوری کند = حُکم کند  
رسول = پیغمبر  
می آزمودند = آزمایش می کردند، امتحان می کردند .  
نیرو = زور

## پرسش :

- ۱- جوانان نیروی خود را چگونه می آزمودند؟
- ۲- حضرت محمد کیست؟
- ۳- چرا جوانان می خواستند که حضرت رسول داور آنها باشد؟
- ۴- به نظر حضرت رسول زورمندتر از همه کیست؟

## به این نکته توجه کنید:

در جمله «حضرت محمد فرمود» کلمه «فرمود» جزء اصلی جمله است، یعنی بدون آن جمله معنی نخواهد داشت. جزء اصلی جمله را «فعل» می نامیم.

فعل جزء اصلی جمله است و انجام دادن کاری را نشان می دهد.

## تکلیف شب اول :

با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها جمله‌ای بسازید :

نوشتام ، افسوس خورد ، می‌پرسم ، خواهم خواند ، آموخته‌ایم ، کوشید ، گفتند ،  
فرمودید ، خورده‌است ، بپرنیزد ، خندید ، بردند ، می‌آزمودند ، می‌خواهم .

## تکلیف شب دوم :

این جمله‌ها را با فعل مناسبی تمام کنید و از روی آنها یک بار بنویسید :

- ۱- من از تقاشی .
- ۲- فردا مدرسه ...
- ۳- تابستان ما به بیلاق .
- ۴- جوانان زور آزمایی ..
- ۵- هر کسی سنگ را ...
- ۶- کدامیک از شما
- ۷- دزستان هوا ...
- ۸- من لباسهایم را پاکیزه .
- ۹- همه به دور حضرت رسول .
- ۱۰- ما تکلیفهای خود را بدقت



## هر که بامش بیش، برفش بیشتر

هنگام غروب که پدر سعید به منزل آمد، پسرش گفت: پدر جان، امروز دکتر به دبستان ما آمد و آبله همه را کوبید. راستی، یادتان هست که هفته پیش وقتی که پری را برای آبله کوبی پیش دکتر بردیم پول دادیم؟ پس چرا امروز دکتر از هیچکس پول نگرفت؟

– پسر جان، پزشکی که آبله پری را کوبید، مَطَبِ خُصوصی دارد و از این راه زندگی می کند. اما پزشکی که به مدرسه شما آمد حقوق می گیرد.

سعید با تعجب پرسید: چه کسی به دکترها حقوق می دهد؟

– سعید جان، تو هیچوقت فکر کرده‌ای که مخارج بیمارستانها و دبستانهای دولتی و آباد کردن کشور را که می پردازد؟

– نه! راستی چه کسی این پولها را می دهد؟

– پسرم، این پولها را یک نفر نمی دهد، بلکه همه افراد کشور به دولت پول می دهند، و دولت این پولها را جمع می کند، با آن

مدرسه و بیمارستان می سازد، راه درست می کند، حقوق کارمندان را می پردازد و بسیاری کارهای دیگر که برای عموم مفید است

انجام می دهد. پولی را که مردم به دولت می پردازند «مالیات»

می گویند. اگر مردم مالیات ندهند، دولت برای ساختن راه و مدرسه

و بیمارستان پولی ندارد و نمی‌تواند به پزشکان و پرستاران و کارمندان دیگر حقوق بدهد.

– پدر جان، همهٔ مردم به یک اندازه مالیات می‌دهند؟

– نه، هر که در آمدش بیشتر است باید بیشتر مالیات بدهد. این مثل معروف را لابد شنیده‌ای که می‌گویند: «هر که بامش بیش، برفش بیشتر». به همین دلیل برای دریافت مالیات قانونی هست که همهٔ افراد را به نسبت در آمدشان در مخارج کشور خود شریک می‌سازد.

### کلمه های تازه :

عموم = همهٔ مردم

مخارج = خرجها

### پرسش :

۱ – سعید به پدرش چه خبری داد؟

۲ – سعید از پدرش چه پرسید؟

۳ – چرا پزشکی که به مدرسه‌ها می‌آید از شاگردان پول نمی‌گیرد؟

۴ – مالیات چیست؟

۵ – چه کسانی باید بیشتر مالیات بپردازند؟

## تکلیف شب اول :

با هر یک از این کلمه‌های هم خانواده یک جمله بسازید:  
غروب، مغرب - حق، حقوق، مستحق - عجب، تعجب، متعجب .

## تکلیف شب دوم :

از روی این جمله‌ها با دقت بنویسید. در مقابل جمله‌ای که معنای آن صحیح است «ص» و در مقابل جمله‌ای که معنای آن غلط است «غ» بگذارید :

- ۱- پزشکی که به مدرسه نمی‌آید، از دولت حقوق می‌گیرد.
- ۲- همه پزشکان مطب خصوصی دارند.
- ۳- مخارج بیمارستانها و دستا‌نهای دولتی را دولت می‌پردازد.
- ۴- مردم در مخارج کشور شریک هستند.
- ۵- هرکس در آمدش بیشتر است باید بیشتر مالیات بپردازد.
- ۶- همه مردم بطور مساوی مالیات می‌دهند.
- ۷- اگر مردم به دولت مالیات ندهند ساختن جاده و مدرسه و بیمارستان مشکل خواهد بود.
- ۸- ما هم وقتی که بزرگ شویم مالیات خواهیم داد.
- ۹- برای گرفتن مالیات، دولت به قانون احتیاج ندارد.
- ۱۰- هرکس مالیات خود را نپردازد به خودش و مردم خیانت کرده است.

## ایران

که خاکش کرامی تراز زروسیم\*  
زمینش سراسر پُر از خرمی  
همه مرز آن خرم و دلکش است  
که سبز است و خرم چو باغ بهشت  
که هند و ستانی خوش آب و هواست  
که خاکش به مانند شک تَر است  
نداند کسش کز خرد بهر نیست  
که سرتاسرش مُشکبیز است خاک  
نمودست ملکی به خوبی چو رمی  
پُر از سبزه یعنی کران تا کران\*  
به باغ اندرون لاله و سنبل است

« آقاخان کرمانی »

خوشا مرز ایران عنبر نسیم  
هوایش مُوافق به هر آدمی\*  
گر از فارس گوئی بهشتی خوش است  
به یک سوی ابوازینو سیرشت  
گر از طُک کرمان سرایم رواست\*  
خراسان ز چین و ختن خوشتر است  
صفا مان چنو در جهان شهر نیست  
عروس جهان است مُلکِ اراک  
هم از عهد جمشید و کاووس کی\*  
گر آبی سوی رشت و ماندران  
همه بوستانش سراسر گل است

## کلمه ها و ترکیبهای تازه :

آدمی	= انسان، بشر
به باغ اندرون	= در باغ
بهر	= بهره، قسمت
بینی	= می بینی
تر	= تازه
چنو	= چون او
خُتن	= شهری است در آسیا که مُشک آن معروف بوده است .
خرد	= عقل
خوشا	= چه خوش است، چه خوب است .
دلکش	= آنچه دل را به خود می کشد، خوش .
روا	= سزاوار، پسندیده
سرایم	= شعر بگویم
سیم	= نقره
صفاهان	= اصفهان
عنبر	= ماده‌ای خوشبوست
عنبر نسیم	= نسیمش بوی عنبر می دهد .
کاووس کی	= کیکاووس، یکی از پادشاهان داستانی ایران
کران تا کران	= سرتاسر
کز	= که از

کَشَش	=	کسی آن را
گرامی	=	عزیز
مرز	=	سرزمین
مُشک	=	ماده‌ای خوشبو و سیاه رنگ
مُشکبیز	=	در اینجا یعنی بوی مشک می‌پراکند.
مُلک	=	سرزمین، آب و خاک
موافق	=	سازگار
مینو	=	بهشت
مینو سرشت	=	چیزی که طبیعت بهشتی دارد.
نبودست	=	نبوده است

### پرسش :

- ۱- شاعر، فارس را به کجا تشبیه کرده است؟
- ۲- کدامیک از شهرهای دیگر را شاعر شبیه بهشت دانسته است؟
- ۳- کدام شهر است که به نظر شاعر در دنیا نظیرش نیست؟
- ۴- «عروس جهان» در این شعر چه شهری است؟
- ۵- شاعر کجا را پر از سبزه و گل و گیاه دانسته است؟

### تکلیف شب اول :

درس را بدقت و با صدای بلند بخوانید.

جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱- کدام شعر مربوط به فارس است؟

- ۲- اهواز به نظر شاعر چطور است؟
- ۳- دربارهٔ اصفهان شاعر چه گفته است؟
- ۴- کدام شعرها مربوط به رشت و مازندران است؟
- ۵- چه چیز شهر خُتن معروف بوده است؟
- ۶- کاووس کی که بوده است؟

### تکلیف شب دوم :

از روی درس یک بار با خطّ خوش بنویسید و شعر را حفظ کنید.

## افسانه آفریقایی

گرمای سختی بود و خورشید سوزان هر روز بر زمین می تابید. رودها بی آب شد و دریاچه ها تهی ماند، مزرعه ها خشک گردید و خشکسالی پدید آمد. گرسنگی مردم را از پا در آورده\* بود. همه نزد پیران قوم رفتند و از آنان خواستند تا تدبیری\* بیندیشند. در آن میان جادوگر پیری گفت: دریاچه ها پر آب خواهد شد و باران زمین را زنده خواهد کرد به شرط آنکه شما دختر زیبایی را قربان کنید.

همه نزد پدر زیباترین دختر دهکده رفتند و گفتند: نجات مردم در دست توست. اگر حاضر بشوی که دختر خود را فدا کنی همه از مرگ رهایی می یابند. پدر فرزند خود را به کنار دریاچه برد. دخترك پرسید: پدر، آیا راست است که تو پذیرفته ای که مرا برای نجات مردم قربان کنند؟

پدر گفت: آری راست است و آثار غم بر چهره اش نمایان

شد.

دختر گفت: پس ای باران، بیار تا مردم نجات بیابند!

آب دریاچه بالا آمد و به زانوی دخترك رسید.

– مادر، آیا راست است که تو پذیرفته ای که برای نجات مردم

مرا قربان کنند؟

– آری، راست است. مادر دست بر چشم نهاد تا کسی اشکش



رانبیند .  
- پس ای باران ببار و مردم را نجات  
بده !  
آب تا سینه دخترک بالا آمد .  
- برادر جان، آیا راست است که تو  
پذیرفته‌ای که برای نجات مردم مرا  
قربان کنند؟  
برادرش با چشمانی اشکبار گفت :  
آری، راست است !  
- پس ای عزیزان من ، خدا حافظ !  
من در این دریاچه می‌میرم تا



باران ببارد و دیگران نمیرند!

در این هنگام آب از سر دخترک گذشت. در آسمان برق جهید و صدای رعد برخاست و باران تندی زمین را سیراب کرد. فردای آن روز جوانی به ده آمد که نامزد دخترک زیبا بود. جوان به کنار دریاچه رفت و از شدت خشم بر آب دریاچه که نامزدش را فرو برده بود تازیانه زد.

ناگهان از دور صدایی به گوشش رسید: دوست من، اگر تو هم در اینجا بودی، آیا نمی‌پذیرفتی که مرا برای نجات مردم قربان کنند؟

جوان با اندوه فراوان گفت: من نیز می‌پذیرفتم. در این هنگام آب دریاچه به یک سو رفت و دخترک زیباتر و شادمانتر از پیش نمایان شد و خرامان پیش آمد و همراه نامزد خود به سوی شهر روان گشت.

**کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:**

آثار = اثرها، نشانه‌ها

از پا در آورده بود = عاجز و ناتوان کرده بود.

اندوه = غم، غصه

تازیانه = شلاق

تدبیری بیندیشند = فکر چاره‌ای بکنند.

## پرسش :

- ۱- خشکسالی از چه پدید می آید؟
- ۲- چرا جان مردم بخطر افتاده بود؟
- ۳- جادوگر پیر شرط آمدن باران را چه می دانست؟
- ۴- چرا پدر و مادر حاضر شدند که دختر خود را قربان کنند؟
- ۵- از کجا معلوم است که پدر و مادر و برادر از قربان کردن دختر غمگین بودند؟
- ۶- چرا دختر که خود را فدا کرد؟
- ۷- این داستان از چه مردمی است؟

## تکلیف شب اول :

از روی این کلمه های هم خانواده سه بار بنویسید :

تابیدن، تابش، تابناک - زراعت، زارع، مزرعه - غم، غمگین، غمناک - پذیرفتن، پذیرش، پذیرایی .

جواب پرسشهای درس را بنویسید .

## تکلیف شب دوم :

از روی بندهای دوم و سوم این درس یک بار بدقت بنویسید:

زیر فعلها خط بکشید و آنها را جداگانه بنویسید.

## نامه‌ای از آبادان (۱)

روزی مهین به دبستان آمد و به دوست خود منیژه گفت که پدرش از طرف اداره مأمور\* آبادان شده است. مهین و منیژه قرار گذاشتند که با هم مکاتبه\* کنند و به قول خود نیز وفا کردند. منیژه در نامه‌های خود از احوال دوستان تهرانی و اخبار دبستان می‌نوشت و نامه‌های مهین بیشتر دربارهٔ سفر او بود و چیزهای تازه‌ای که می‌دید. شاید دو نامهٔ اول و دوم مهین برای شما هم قابل توجه باشد.

فیثره عزیزم

آبادان ۱۰ آذر ..... ۱۳

چند روزی است که تو را ندیده‌ام و دلم برایت تنگ شده است. حال تو و دوستان تهرانی چطور است و چه می‌کنید؟ یادت باشد که قول داده‌ام که خبرهای تازه را برایت بنویسم. ما صبح روز سه‌شنبه با قطار از تهران حرکت کردیم. اولین بار بود که من سوار قطار می‌شدم و هرچه در داخل و خارج آن می‌دیدم برایتمازگی داشت. مدتها کنار پنجره ایستاده بودم و بیرون را تماشا می‌کردم. هرچه از شهر دورتر می‌شدیم، بر سرعت قطار افزوده می‌شد. تیرهای تلگراف و درختها بر سرعت از جلو چشم می‌گذشتند. مثل این بود که از ما می‌ترسیدند و می‌گریختند. پس از چند ساعت به قم رسیدیم. از دور گنبد طلایی حضرت معصومه در نور آفتاب می‌درخشید. در ایستگاه، مسافران برای خریدن سولان قم و نان و ماست پیاده می‌شدند ولی متأسفانه فرصت نبود که برای زیارت به شهر بروند.

بین قم و اراک وقت مسافران به ناهار خوردن و استراحت گذشت. کم کم رفت و آمد در راهروهای قطار بیشتر شد، عده ای چمدانهای خود را به دست گرفته بودند. معلوم بود که قطار به اراک نزدیک می شود. پدرم از سرو صدای بیدار شد و گفت: «به! چه زود به اراک رسیدیم» وقتی که من بچه بودم از تهران تا اراک را در چندین روز طی می کردیم ولی حالا، چقدر فرق کرده است! صبح راه افتاده ایم و هنوز غروب نشده به اراک رسیده ایم.

بعد از اراک قطار کم کم به کوهپایه نزدیک می شد و تمام شب از داخل تونل‌های بزرگ و کوچک می گذشت. می گویند که این قسمت راه بسیار زیباست و دره های بسز و خرم دارد. صبح که بیدار شدیم، دیگر اثری از کوهپایه نبود و در دشت خوزستان پیش می رفتیم. چیزی نگذشت که به اهواز، مرکز خوزستان، رسیدیم. از آنجا هم گذشتیم و کمی بعد قطار وارد ایستگاه خرمشهر شد. در ایستگاه پدرم ماشین کرایه کرد تا ما را به آبادان برساند. از روی پل بزرگ رودخانه کارون گذشتیم و نخلستانهای خرمشهر را پشت سر گذاشتیم. ناگهان از دور ستونهای بلندی پدید آمد، پدرم گفت: اینها لوله های پالایشگاه است، چقدر از دور شبیه ستونهای عظیم تخت جمشید است!

خوب می‌توان جان، مثل اینکه زیاد نوشتم، با تو خدا حافظی می‌کنم و منتظر نامه ات هستم.

دوست تو - مهین

## کلمه های تازه :

پالایشگاه = تصفیه خانه، جایی که نفت خام را صاف می کنند  
عظیم = بزرگ  
مأمور = کسی که به دنبال کاری فرستاده می شود.  
مکاتبه = به هم نامه نوشتن

## پرسش :

- ۱- پدر مهین به کدام شهر مأمور شده بود؟
- ۲- مهین و منیژه در کدام شهر با هم به یک مدرسه می رفتند؟
- ۳- آیا مهین تا حال با قطار مسافرت کرده بود؟ از کجا دانستید؟
- ۴- قبر حضرت معصومه در کدام شهر است؟
- ۵- چه چیز شهر قم معروف است؟
- ۶- اراک از تهران دورتر است یا از قم؟
- ۷- بعد از چه شهری قطار وارد قسمت کوهستانی شد؟
- ۸- چه شهری مرکز خوزستان است؟
- ۹- چرا منظره پالایشگاه را با منظره تخت جمشید مقایسه می کنند؟

## تکلیف شب اول :

از روی قسمتی که قطار از اراک گذشت تا آخر درس یک بار با توجه به املاي کلمه ها بنویسید.

## تکلیف شب دوم :

این جمله‌های درهم ریخته را مرتب بکنید و از روی آنها یک بار بنویسید و زیر فعلها خط بکشید:

- ۱- اُمور پدر شد مهین
- ۲- خود غیره در دوستان نامه بایش از گفتگو می کرد تهرانی .
- ۳- بار مهین بود که اولین مسافرت با می کرد قطار
- ۴- می درخشید از گنبد دور طلایی .

از روی این کلمه‌های هم خانواده پنج بار بنویسید :

امر، اُمور، اُموریت - صاف، تصفیه .

نامه دوم مهین را با دقت بخوانید تا بتوانید در کلاس به پرسشهای درس جواب بدهید:

## نامه‌ای از آبادان (۲)

آبادان ۱۵ دی ۱۳۰۰

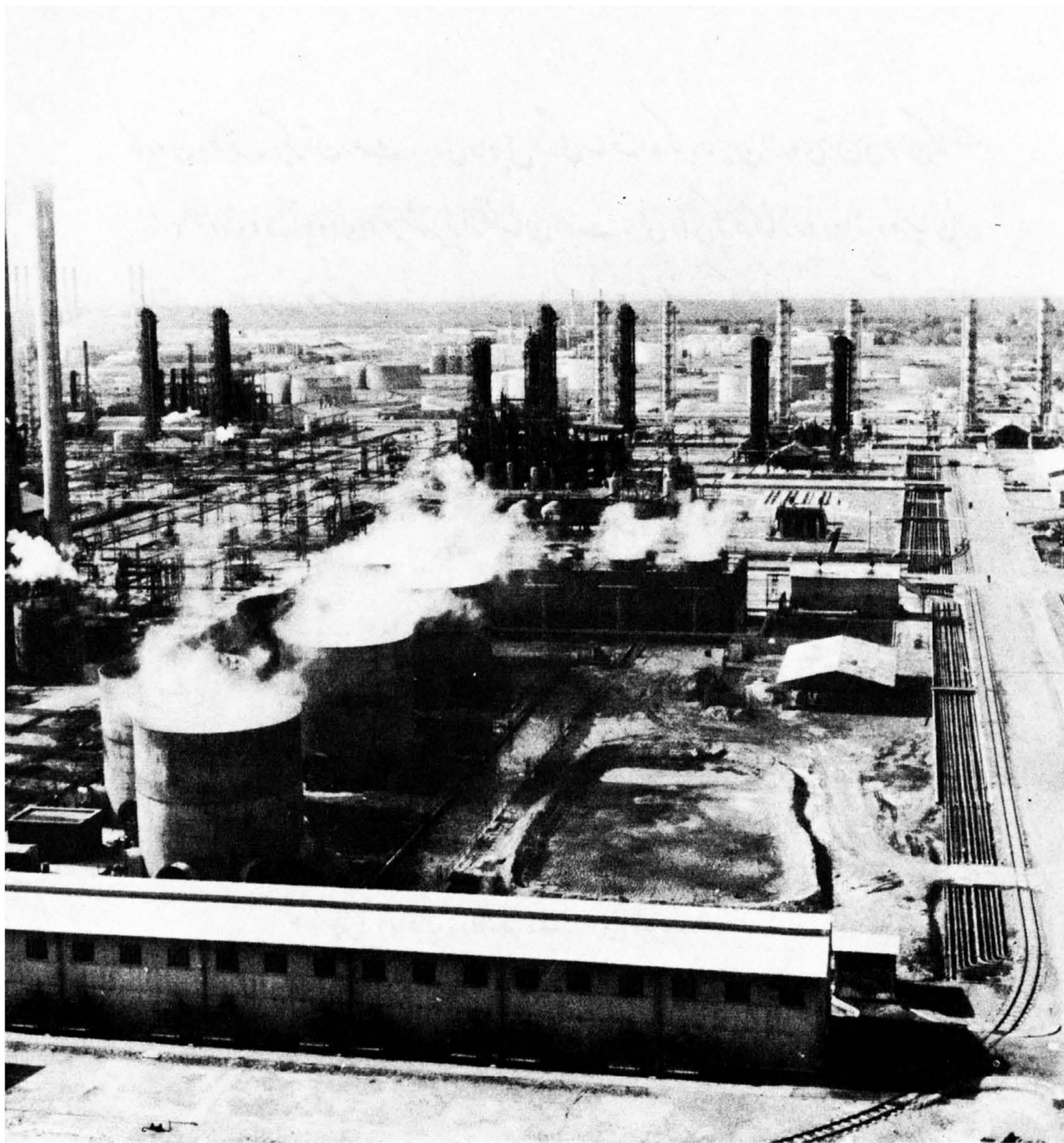
فیثره عزیزم، چند روز پیش نامه‌ات رسید از مرثیه سلامت تو و دوستان بسیار خوشحال شدم. چند روزم می‌خواست که با شما بودم و مثل گذشته در کارها و بازیهای شما شرکت داشتم! من هم اینجا به مدرسه می‌روم و کم‌کم دوستانی پیدا کرده‌ام و دیگر مثل روزهای اول تنها و غریب نیستم.

روزهای تعطیل به من خیلی خوش می‌گذرد، زیرا که بیشتر وقتها با پدر و مادرم برای تماشای محله‌های مختلف آبادان و خرمشهر می‌رویم. فیثره جان، آبادان برخلاف تهران که اصلاً رودخانه ندارد جزیره است و دور تا دور آن را خلیج فارس و شط العرب و رودهای کارون و بهمین شیر گرفته است. به علت همین فراوانی آب شهر آبادان بسیار سبز و خرم است. پالایشگاه و لوله‌های نفت هم آن را به صورت شهر صنعتی بزرگی در آورده است. برای همین هم هست که به آبادان «شهر نفت» می‌گویند. جمعه پیش جای تو خالی، برای گردش به خرمشهر رفتیم. این شهر هم در کنار رود کارون و شط العرب واقع شده است. نمی‌دانی چه کشتیهای بزرگی در بندرگاه این شهر لشکر انداخته بودند! روی کارون هم همیشه قایقهای کوچک و بزرگ در حرکت است. مردم خرمشهر معمولاً سوار قایقهای بلند و باریکی می‌شوند که به آن بلم می‌گویند. شنیده‌ام که تا چند سال پیش فقط با قایق می‌شد از این طرف





دور نا دور آبادان و خرمشهر پر از نخلستان است



پالایشگاه آبادان

کارون به طرف دیگر آن رفت ، ولی حالا پل بزرگی ساخته اند که با ماشین از روی آن می توان گذشت.  
دورتا دور آبادان و خرمشهر بزرگتر از نخلستان است . نمی دانی که در کنار رودخانه و در میان این  
نخلستانها ، غروب خورشید چقدر زیباست ! کاش می توانستی که تعطیلات عید به آبادان بایی  
و همه این چیزها را از نزدیک ببینی .

حالا دیگر با اجازه تو نامه ام را تمام می کنم . از قول من به همه دوستان سلام برسان .

دوست تو - مهین

کلمه تازه :

غریب = نا آشنا ، دور از وطن

پرسش :

- ۱ - چرا روزهای تعطیل به مهین خوش می گذشت ؟
- ۲ - دور تا دور آبادان را چه چیز فرا گرفته است ؟
- ۳ - چرا آبادان سبز و خرم است ؟
- ۴ - چرا آبادان را «شهر نفت» می گویند ؟
- ۵ - کشتیهای بزرگ در کجا لنگر انداخته بودند ؟
- ۶ - مهین دلش می خواست که منیژه در تعطیلات عید چه بکند ؟

تکلیف شب اول :

برای یکی از دوستان یا خویشانان که در شهر دیگری زندگی  
می کند نامه ای بنویسد و در آن از شهر خود صحبت کنید .

## تکلیف شب دوم :

از روی این جمله ها یک بار بنویسید و زیر کلمه ای که فعل به آن برمی گردد خط بکشید:

مثال : ما روز سه شنبه حرکت کردیم.

- ۱- من به مدرسه می روم .
- ۲- نامه تو چند روز پیش رسید .
- ۳- همین دیشبه با هم مکاتبه کردند .
- ۴- در ایستگاه مسافران از قطار پایین آمدند .
- ۵- بر روی کارون همیشه قایقهای کوچک و بزرگ حرکت می کنند .
- ۶- مردم خرمشهر معمولاً بلم سواری شوند .
- ۷- همین به دیشبه نامه نوشت .
- ۸- رود کارون از کنار خرمشهر می گذرد .
- ۹- کشتیها در بندر لنگر انداختند .
- ۱۰- من نامه ام را تمام می کنم .

## بانوی فانوس به دست

در حدود صد سال پیش در یک خانواده بسیار ثروتمند انگلیسی به نام «نایتینگل»، دختری بدنیآ آمد که او را فلورانس نامیدند.

در آن زمان رسم نبود که دختران درس بخوانند و بیشتر مردم، بخصوص اشراف\*، آموختن علم را فقط برای پسران لازم می‌دانستند، ولی فلورانس میل نداشت که مانند دختران اشراف پرورش یابد. از این‌رو با کمک پدر به تحصیل علم پرداخت. هنگامی که کودک بود، روزی به پزشکی کمک کرد تا پای شکسته سگی را زخم بندی کند. از آن وقت به کار پرستاری علاقه‌مند گشت و چون بزرگ شد خواست که به آموختن این فن بپردازد.

در آن زمان بیشتر زنان پرستار بیسواد بودند. خانواده نایتینگل از اینکه دخترشان به آموختن فن پرستاری مایل شده بود، سخت ناراضی بودند، ولی فلورانس با وجود مخالفت خانواده خود از این تصمیم باز نگشت و در این راه از هیچ کوششی دریغ نکرد و پیوسته در پرستاری با روی گشاده نامطبوعترین\* کارها را انجام می‌داد. فلورانس سالها در بیمارستانهای لندن خدمت کرد تا آنکه میان انگلیس و روس جنگی شروع شد و به این دختر فداکار خبر رسید که بسیاری از سربازان زخمی شده‌اند و به کمک پرستارانی مانند

او نیازمندند.

فلورانس با سی و هشت نفر از زنان پرستار به میدان جنگ شتافت. در آنجا به حال زخمیان جنگ رسیدگی می کرد و به نظافت بیمارستانها می پرداخت و حتی شبها فانوس به دست به بالین بیماران می آمد و آنان را دلداری می داد. به این ترتیب فلورانس و همکارانش عدّه بسیاری را از مرگ نجات دادند. سربازان و بیماران به این زنان فداکار با نظر احترام نگاه می کردند و بیش از همه فلورانس را محترم می داشتند و او را «بانوی فانوس به دست» می نامیدند.

در این هنگام فلورانس به بیماری سختی دچار شد و ناچار به انگلستان بازگشت. وی بر اثر بیماری چنان ناتوان شده بود که دیگر نتوانست به کار پرستاری ادامه بدهد، اما باز هم بیکار ننشست و در فنّ پرستاری کتابی نوشت. در این هنگام مدرسه پرستاری «فلورانس نایتینگل» به نام او تأسیس شد و فلورانس اغلب به امور این مدرسه رسیدگی می کرد.

این زن فداکار در هشتاد و هفت سالگی به دریافت بزرگترین نشان خدمت نایل شد. این نشان تا آن زمان به هیچ زنی داده نشده بود. فلورانس نایتینگل در نود سالگی جهان را بدرود گفت ولی نامش جاویدان\* ماند.

## کلمه ها و ترکیبهای تازه :

اشراف = بزرگان

جاویدان = همیشگی

دریغ نکرد = کوتاهی نکرد، مضایقه نکرد

نامطبوع = ناخوشایند

## پرسش :

- ۱- فلورانس نایتینگل در کجا بدنیا آمده است؟
- ۲- فلورانس نایتینگل از چه خانواده‌ای بود؟
- ۳- چه شد که فلورانس به کار پرستاری علاقه مند گشت؟
- ۴- چرا خانواده نایتینگل از اینکه دخترشان پرستار شود ناراضی بودند؟
- ۵- فلورانس در کار پرستاری نامطبوعترین کارها را چگونه انجام می داد؟
- ۶- فلورانس برای چه به میدان جنگ رفت؟
- ۷- چرا فلورانس را «بانوی فانوس به دست» می نامیدند؟
- ۸- چرا بزرگترین نشان خدمت را به فلورانس نایتینگل دادند؟

## تکلیف شب اول :

- ۱- با هر یک از این کلمه های هم خانواده یک جمله بسازید :  
ثروت، ثروتمند، حاصل (نتیجه)، تحصیل، محصل، علاقه، علاقه مند، متعلق -

تصمیم، محترم.

۲- از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید و به املاي آنها توجه کنید:

دریغ، نامطبوع، اشراف، نطافت، محترم، تأسیس، اغلب.

### تکلیف شب دوم:

- هر یک از این جمله‌ها را یک بار بنویسید و در هر جمله انجام دهنده کار را تعیین کنید و زیر آن خط بکشید.  
مثال: فلورانس در یک خانواده ثروتمند بدنیا آمد.

- ۱- اشراف علم را فقط برای پسران لازم می‌دانستند.
  - ۲- فقط پسران تحصیل علم می‌کردند
  - ۳- سربازان و بیماران فلورانس نایتینگل را محترم می‌شمردند
  - ۴- فلورانس در پرستاری از بیماران نامطبوع‌ترین کارها را انجام می‌داد.
  - ۵- پرستاران به نطافت بیماران پرداختند
  - ۶- این زن فداکار نشان افتخار دریافت کرد.
  - ۷- فلورانس نایتینگل در نود سالگی درگذشت
- از روی سه بند آخر درس یک بار با دقت و خط خوش بنویسید.



## موزه

قرار بود که شاگردان کلاس چهارم به موزه ایران باستان بروند تا یادگارهای دوران گذشته ایران را از نزدیک ببینند. روز قبل آموزگار بر روی تخته سیاه چنین نوشت:

بازدید از موزه ایران باستان

ساعت حرکت: ۹ صبح

نشانی: خیابان موزه - موزه ایران باستان

وسایل کار: دفترچه یادداشت و مداد

شاگردان نیز این مطالب\* را در دفتر خود یادداشت کردند. سپس آموزگار دانش آموزان را به سه دسته تقسیم کرد: قرار شد که دسته اول پس از دیدن موزه درباره سلاحهای جنگی ایرانیان قبل از اسلام گزارشی تهیه کند و دسته دوم در باره لباس و وسایل زندگی مردم آن دوره گزارشی بنویسد. موضوع گزارش گروه سوم و صفت\* موزه بود.

پس از آنکه معلوم شد که هر یک از شاگردان جزء چه گروهی

است، آموزگار گفت: «بچه‌ها برای اینکه گزارش شما دقیق و مفید باشد باید این چند چیز را در نظر داشته باشید»:

اولاً، باید افراد\* هر گروه چیزهای جالب توجهی را که در موزه می‌بینند یا مطالبی را که از راهنما می‌شنوند یادداشت کنند.

ثانیاً، برای روشن شدن نکته‌هایی که در گزارش نوشته می‌شود بهتر است که نوشته با نقاشی یا عکس همراه باشد.

ثالثاً، همه اعضای گروه یادداشتهای خود را باید به منشی گروه بدهند تا او آنها را مرتب و منظم کند و از همه آنها گزارش کاملی تهیه کند. وقتی که گزارش آماده شد منشی آن را برای افراد گروه می‌خواند تا همه درباره آن اظهار نظر\* بکنند و مطمئن بشوند که نکته‌ای از قلم نیفتاده و اشتباهی روی نداده است. پس از آن باید گزارش را با خطّ خوش بنویسید و به من بدهید. خواهش می‌کنم که هنگام نوشتن گزارش این نکته‌ها را رعایت بکنید:

۱- بالای صفحه سمت راست ورقه بنویسید:

موضوع گزارش:

تاریخ:

۲- در نوشتن گزارش باید توجه داشته باشید که هر موضوعی بدقت و بدون مطالب اضافی نوشته شود.

۳- گزارش شما باید از روی نقشه منظمی تهیه شود، به این ترتیب

که اول هدف کار را بنویسید، سپس موضوع را شرح دهید، و در آخر نتیجه را بیان کنید.

### کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

اظهار نظر بکنند = عقیده خود را بیان بکنند.

افراد = اشخاص

ثانیاً = در مرتبه دوم

ثالثاً = در مرتبه سوم

سلاح = ابزار و آلات جنگ

مطالب = مطلبها

مطمئن شوند = خاطر جمع شوند

وصف = بیان حالت و صفت چیزی

### پرسش :

۱ - قرار بود که شاگردان کلاس چهارم برای گردش علمی به کجا بروند؟

۲ - آموزگار بر تخته سیاه چه نوشت؟

۳ - برای چه آموزگار شاگردان را به سه دسته تقسیم کرد؟

۴ - شاگردان برای تهیه گزارش چند چیز را باید در نظر داشته باشند؟

۵- برای نوشتن گزارش چند نکته را بنامد که رعایت بکنند؟

به این نکته توجه کنید:

در جمله «شاگردان به گردش علمی رفتند»، فعل «رفتند» به کلمه «شاگردان» بر می‌گردد و شاگردان هستند که کار رفتن به گردش علمی را انجام داده‌اند. پس کلمه «شاگردان» در این جمله «فاعل» است.

فاعل کسی یا چیزی است که انجام دادن کاری را به آن نسبت می‌دهند.

تکلیف شب اول :

– جواب این سؤالها را از روی درس بدقت بنویسید:

۱- کار هر یک از دسته‌ها چه بود؟

۲- قرار شد همه اعضای یک گروه یادداشتهای خود را به چه کسی بدهند؟

۳- وظیفه منشی گروه در تهیه گزارش چه بود؟

۴- سه نکته‌ای که باید در نوشتن گزارش بخاطر داشت کدام است؟

– از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

وصف، سلاح، اولاً، ثانیاً، ثالثاً، مطمئن، رعایت، مطالب، منظم

## تکلیف شب دوم :

– معلوم کنید که هر یک از این کلمه‌ها از چه جزء‌هایی ترکیب شده است :

مثال: کارگر = کار + گر

یادداشت ، راهنما ، خوشبخت ، فداکار ، ثروتمند ، علاقه‌مند .

فراموشکار ، شکارچی ، همکار ، کارمند ، هنرپیشه ، هنرمند .

– در این جمله‌ها به جای نقطه‌ها فاعل مناسب بگذارید، سپس از روی جمله‌ها یک بار بنویسید :

۱-..... به موزه رفتند .

۲-..... گزارش‌ها را مرتب کرد .

۳- فردا..... به سفر می‌رود .

۴-..... از شاخه‌های درخت پریدند

۵-..... در حیاط دبستان بازی می‌کنند .

۶- ظهرها..... در مدرسه ناهار می‌خورد .

۷- امروز صبح..... با اتوبوس به مدرسه آمیم .

۸- آیا..... این کتاب را خوانده‌اید ؟

۹- صبح زود به دبستان می‌آیم :

۱۰-..... تکلیف شب خود را مرتب انجام می‌دهد .

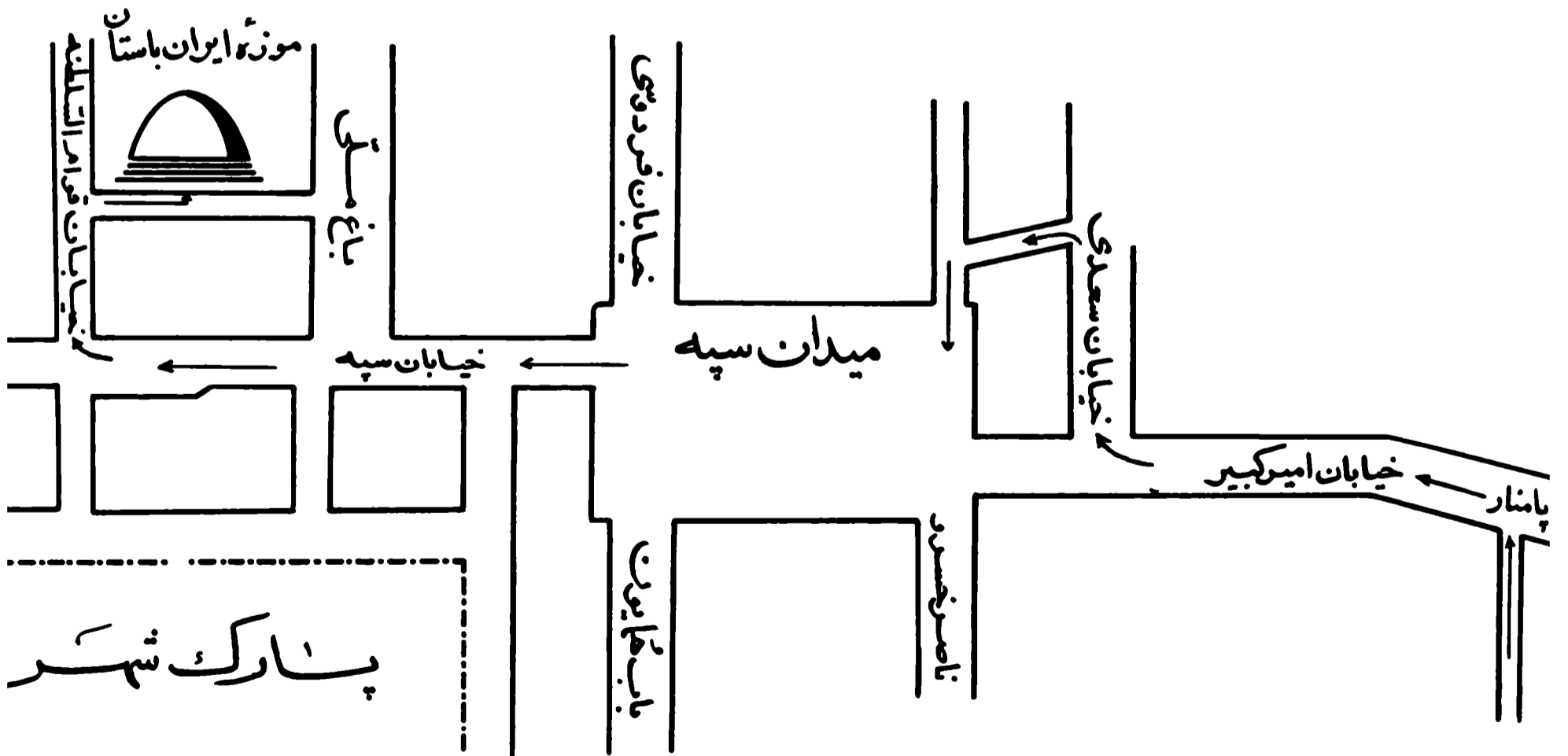
موضوع گزارش: موزه ایران باستان

تاریخ: ۲ دی ۱۳۴۱

منشی گروه: پرویز شیرازی

**هدف:** امسال درس تاریخ ما مربوط به دوره بعد از اسلام است و برای آنکه درسهای تاریخ سال گذشته را بیاد بیاوریم و بخوبی با زندگی مردم ایران باستان آشنا بشویم روز یازده آذر همراه آقای آموزگار به موزه ایران باستان رفتیم.

**محل موزه:** موزه ایران باستان در مرکز شهر تهران قرار دارد و از دبستان ما چندان دور نیست. راهی که اتوبوس تا موزه طی کرد\* در این نقشه دیده می شود:



ساختمان دو طبقه موزه ایران باستان در سال ۱۳۱۶  
 پایان رسیده است. در طبقه اول اشیایی از دوره ما قبل  
 تاریخ و آثاری از ایران پیش از اسلام به نمایش  
 گذاشته شده است. در طبقه دوم آثار ایران بعد از  
 اسلام جای دارد.

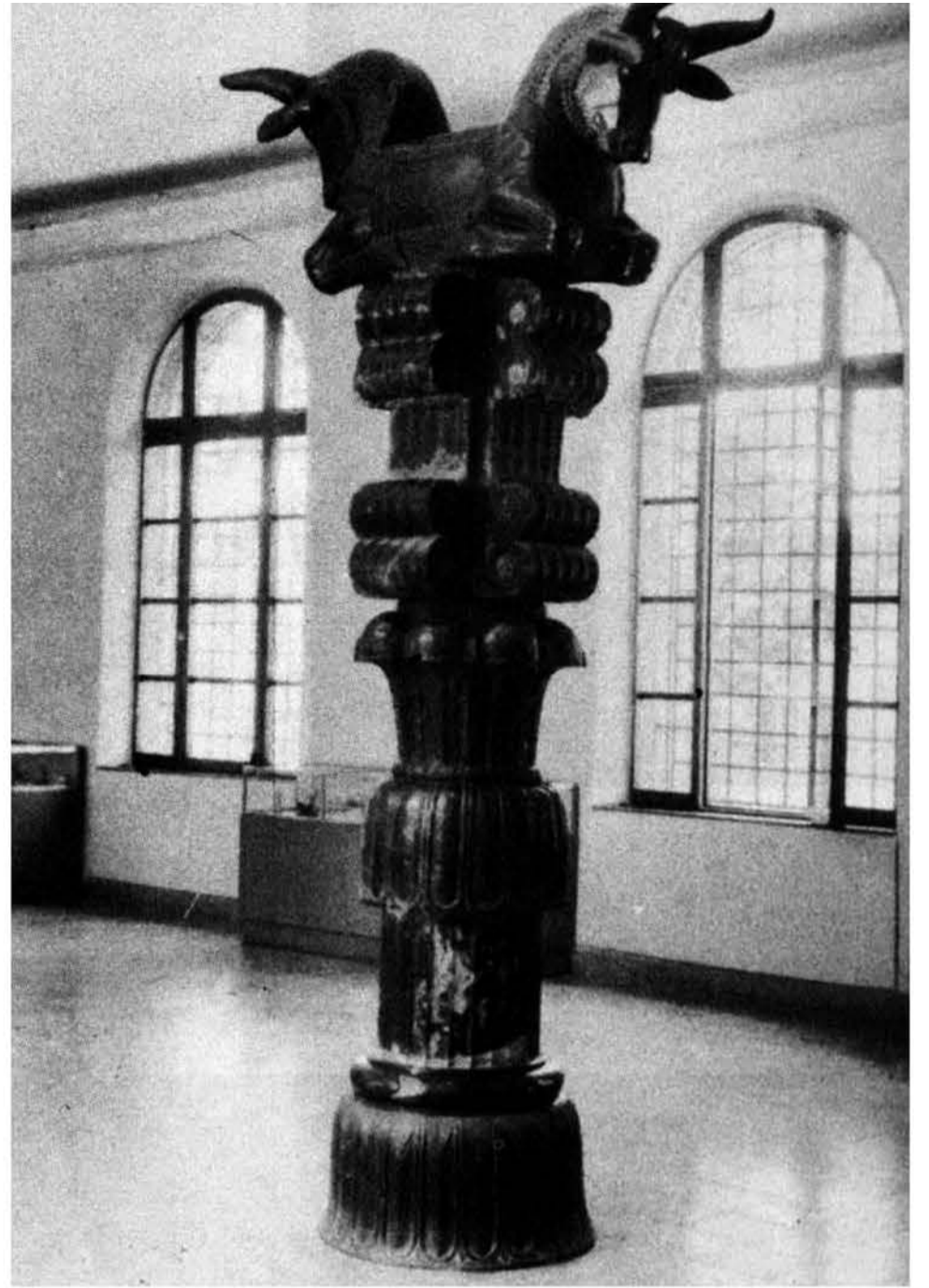
: برنامه ما فقط بازدید از طبقه اول بود. از سمت راست  
 شروع کردیم. در جعبه‌های شیشه‌ای بزرگ گرزها و  
 تَبَرهای سنگی و کاسه‌های گلی و وسایل دیگر زندگی  
 مردمی بود که در غارها زندگی می‌کردند. در زیر هر  
 چیز نوشته شده بود که در کجا بدست آمده و یادگار  
 چند هزار سال پیش است.

بعد به دوره تاریخی رسیدیم. راهنمای موزه گفت که  
 در این قسمت سه مرحله\* از تاریخ ایران نمایش داده  
 شده است: هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان.

در قسمت مربوط به هخامنشیان نمونه‌هایی از ظرفها و  
 مجسمه‌های آن دوره را دیدیم. در جعبه‌های شیشه‌ای  
 دستبندها و گردنبندها و گوشواره‌های طلایی عصر\*  
 هخامنشی قرار داشت. همچنین بعضی از سرستونهای

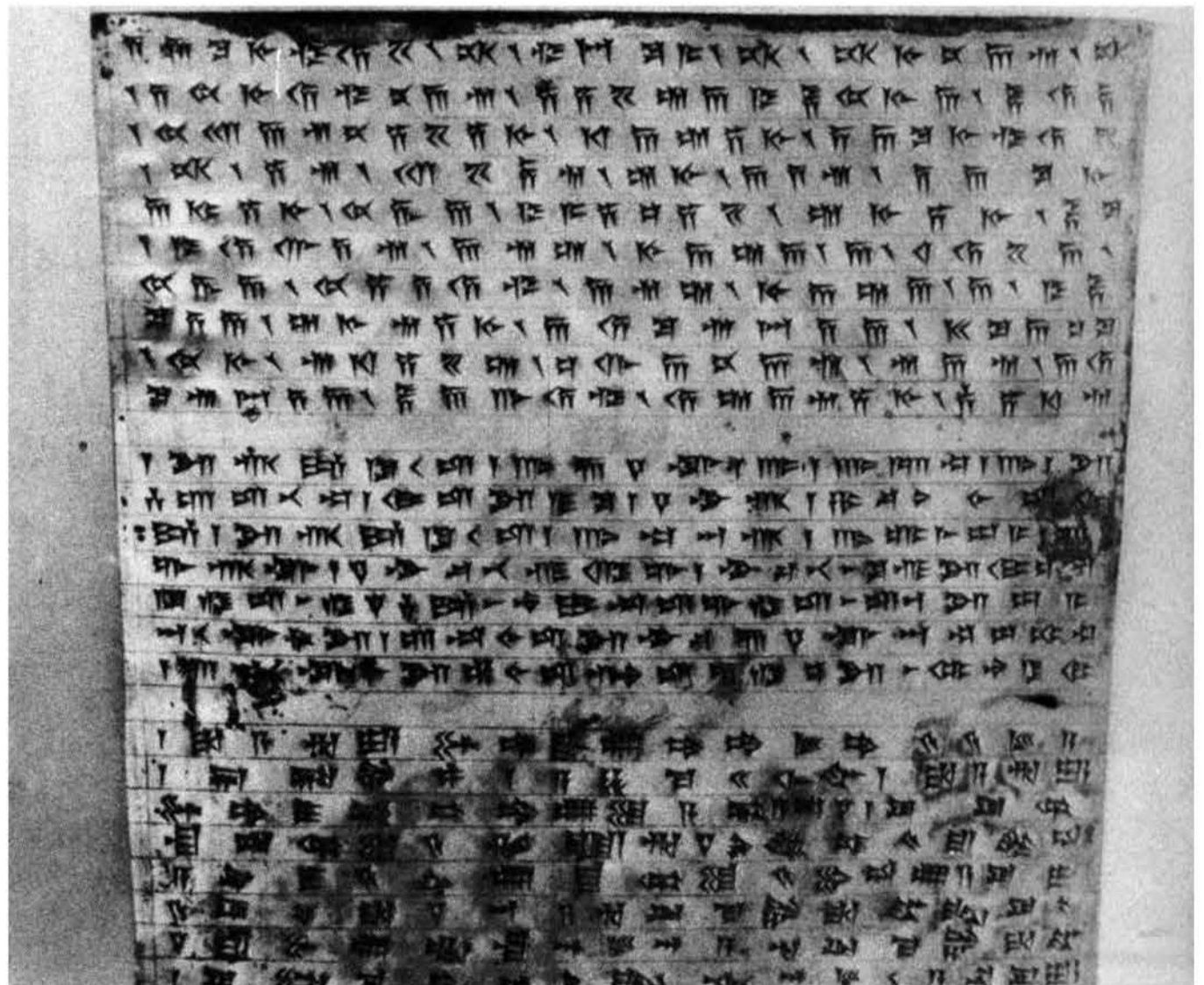


شیر سنگی از دوره هخامنشی



سر ستون سنگی زیبا از دوره هخامنشی

خط میخی بر روی لوحه  
طلا از دوره هخامنشی





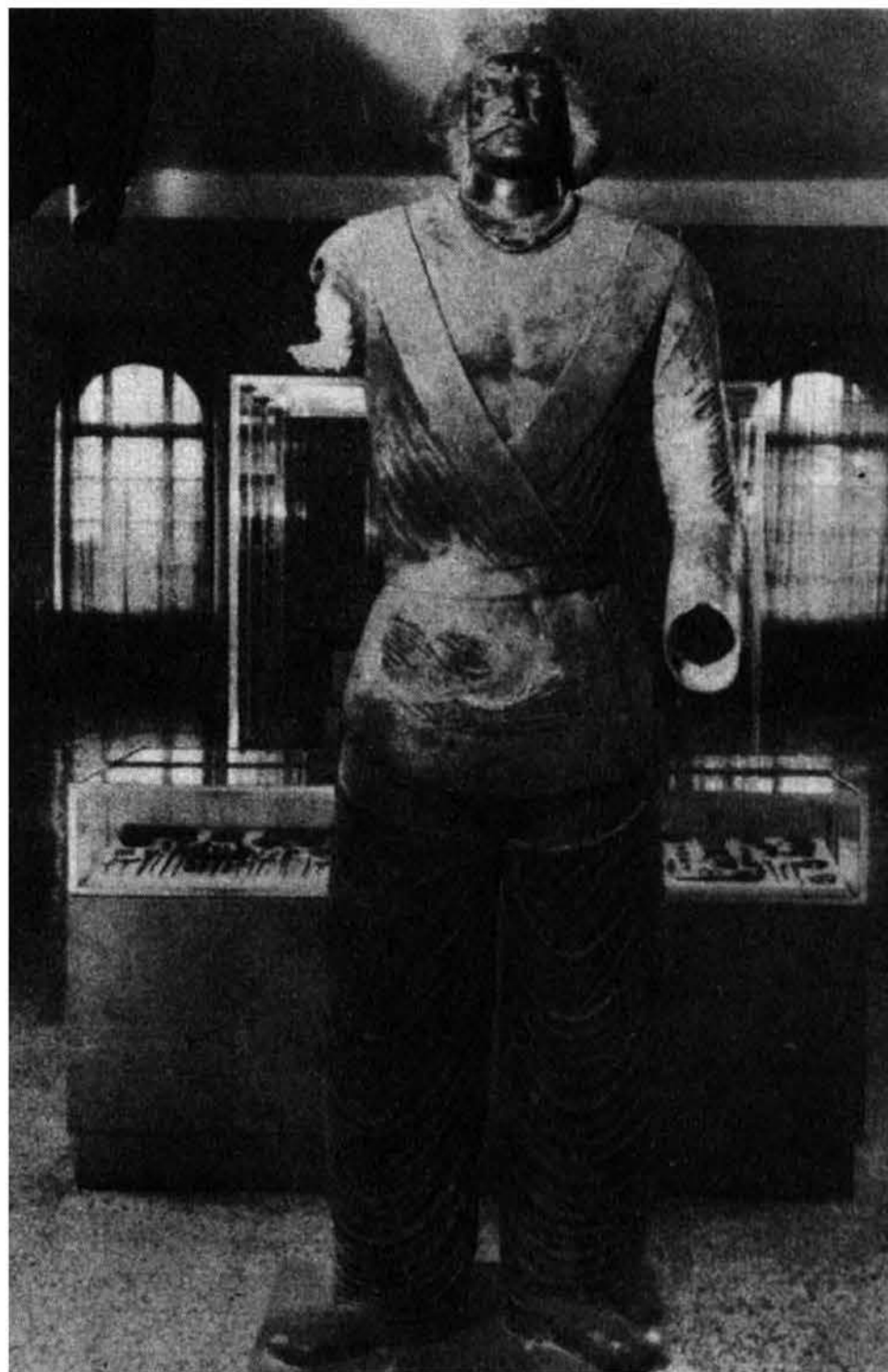


جام سفالین  
از دوره اشکانی

نمونه گچ‌بریهای دوره ساسانی



از وسایل زندگی دوره ساسانی



مجسمه مفرغی مرد اشکانی



سنگی عظیم و زیبا و نمونه‌ای از پلکانهای کاخ شاهنشاهی هخامنشی را از تخت جمشید آورده و در آنجا گذارده بودند. اولین بار بود که خط میخی را دیدیم. خط میخی، خط ایرانیان دوره هخامنشی بوده است که بر روی سنگها و لوحه‌های طلا و نقره کنده شده است. در قسمت مربوط به دوره اشکانیان یک مجسمه و سایر چیزهایی که از مفرغ\* ساخته شده است دیده می‌شود. مجسمه مفرغی مرد اشکانی بخوبی لباس مردان آن دوره را نشان می‌دهد. این مجسمه را در خاک بختیاری بدست آورده‌اند.

در قسمت سوم وسایل زندگی و جامه‌های نقره‌ای دوره ساسانی دیده می‌شود. بر دیوار این قسمت نمونه‌ای از گچ‌بریهای زمان ساسانیان را می‌توان دید. راهنما می‌گفت که بیشتر این اشیا در دامنه‌های شمالی البرز (در شمال ایران) بدست آمده است.

بازدید ما در این قسمت پایان یافت. امیدواریم که در آخر سال برای دیدن آثار دوره اسلامی به طبقه دوم موزه نیز برویم. این بازدید برای ما بسیار مفید بود، زیرا چیزهایی را که پارسال در تاریخ خوانده بودیم

امسال توانستیم ببینیم، و درست مثل این بود که تاریخ  
سال گذشته را دوره کرده باشیم.

### کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

اشیا	= چیزها
طی کرد	= پیمود
عصر	= زمان
ما قبل تاریخ	= به دوره‌ای می‌گویند که هنوز هیچ خطی اختراع نشده- بود.
مرحله	= دوره
مفرغ	= نوعی فلز است.

### پرسش:

- ۱- هدف دانش آموزان از رفتن به موزه ایران باستان چه بود؟
- ۲- موزه ایران باستان در کدام شهر ایران است؟
- ۳- به نقشه درس نگاه کنید. شاگردان از کدام میدان معروف تهران گذشتند تا به موزه رسیدند؟
- ۴- ساختمان موزه چند طبقه است؟
- ۵- چرا دانش آموزان این بار فقط از طبقه اول دیدن کردند؟

## تکلیف شب اول :

با دقت درس را بخوانید و جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱- در سه قسمت موزه آثار چه دوره‌هایی از تاریخ ایران نشان داده شده است؟
- ۲- در بازدید از موزه از کدام طرف باید شروع کرد؟
- ۳- در این موزه دوره تاریخ ایران قبل از اسلام را به چه مرحله‌هایی تقسیم کرده‌اند؟
- ۴- ایرانیان زمان هخامنشی با چه خطی چیز می‌نوشتند؟
- ۵- سرستونها و پلکانهای دوره هخامنشی را از کجا به موزه آورده‌اند؟
- ۶- اشیای مربوط به دوره اشکانی را از کجا بدست آورده‌اند؟
- ۷- خاک بختیاری در دامنه چه کوهی است و در کدام قسمت ایران قرار دارد؟
- ۸- اشیای مربوط به دوره ساسانی را از کجا بدست آورده‌اند؟

## تکلیف شب دوم :

گزارشی از یکی از گردشهای علمی خود تهیه کنید.

## سعدی

شیخ سعدی از شاعران و نویسندگان بزرگ ایران است که در قرن هفتم هجری می‌زیسته است. سعدی در شیراز متولد شد. ابتدا در همان شهر به تحصیل علم پرداخت، سپس برای کسب دانش به بغداد رفت. سعدی در حدود سی تا چهل سال به سیاحت<sup>\*</sup> پرداخت. می‌گویند که به شهرهای بسیار مانند مکه و دمشق و بغداد مسافرت کرد و با اشخاص مختلف آشنا شد و چیزهای فراوان دید. سرانجام از سفر سیر شد و به شیراز بازگشت.

سعدی در حدود پنجاه سالگی کتاب «گلستان» را نوشت. گلستان کتابی است به نثر<sup>\*</sup> آمیخته به نظم<sup>\*</sup>. این کتاب دارای هشت باب<sup>\*</sup> است و هر باب شامل حکایتها و داستانهایی است که حاصل<sup>\*</sup> دیده‌ها و شنیده‌های اوست. سعدی گلستان خود را مانند باغی می‌داند که گل‌هایش هرگز پژمرده نمی‌شود. وی در این باره می‌گوید:

بچه کار آیدت ز گلِ طَبَقِی      از گلستان من بر ورقِ  
گل بهین پنج روز و شش باشد      وین گلستان همیشه خوش باشد

دیگر از آثار سعدی «بوستان» است که سراسر آن به نظم است. این کتاب دارای ده باب است و در هر باب اندرزها و نکته‌های

اخلاقی و اجتماعی به صورت حکایت آورده شده است.  
 سعدی جز «بوستان» و «گلستان» آثار دیگر نیز دارد.  
 بعضی از شعرهای سعدی ضَرْبُ الْمَثَلِ شده است مثل این شعر:  
 نابُرود و نَبْجِ گَنْجِ مُیَسِّرِ\* نمی شود  
 مُزِدِ آن گرفت جان برادر که کار کرد  
 مجموعه آثار سعدی را «کلیات سعدی» می گویند.  
 سعدی نزدیک به نود سال عمر کرد و در شیراز در گذشت.  
 آرامگاه او در همان شهر است.

### کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

اندرز = پند

باب = در اینجا به معنی فصل کتاب یعنی قسمتی از کتاب  
 می‌باشد.

حاصل = نتیجه

سیاحت = جهانگردی

ضرب المثل = شعر یا عبارتی که به صورت مَثَل در آمده است  
 و مردم آن را در گفته‌ها و نوشته‌های خود بکار  
 می‌برند.

می‌سِّر نمی‌شود = باسانی بدست نمی‌آید

نثر = نوشته‌ای که شعر نباشد .

نظم = شعر

وین = واین

### پرسش :

- ۱- شیخ سعدی چند سال پیش می‌زیسته است؟
- ۲- قرن چند سال است؟
- ۳- اکنون قرن چندم هجری است؟
- ۴- به نظر شما سعدی با چه وسیله‌هایی مسافرت می‌کرد؟
- ۵- سعدی چه کتابهایی نوشته است؟
- ۶- بوستان سعدی به نظم است یا به نثر؟
- ۷- به مجموعه آثار سعدی چه می‌گویند؟
- ۸- آرامگاه سعدی در کجاست؟

### تکلیف شب اول :

- پنج سطر نثر و پنج بیت شعر بنویسید.

- شعرهای این درس را حفظ کنید .

### تکلیف شب دوم :

- با هر یک از این کلمه‌های هم‌خانواده یک جمله بسازید:

تولد، متولد - علم، عالم، معلوم - یاحت، سیاح (بها نبرد) -

اثر، آثار، تأثیر، مؤثر.

– در این جمله‌ها برای فاعلها، فعل مناسب بگذارید. سپس از روی

جمله‌ها یک بار بنویسید:

۱- شیخ سعدی در شیراز...

۲- مردم به تماشای آرامگاه سعدی...

۳- ماهفته گذشته به گردش علمی

۴- سعدی «بوستان» را به نظم...

۵- آیا شما شیراز را...؟



## جوان نافرمان و مادر

جوانی سراز رأیِ مادر بتافت  
 دل دردمندش به آذر بتافت\*  
 چو بیچاره شد پیشش آورد عهد\*  
 که امی سُست مهر فراموش عهد\*  
 نه گریان و در مانده بودتی و خرد\*  
 که شبها ز دست تو خوابم نبرد  
 نه در عهد، نیروی حالت نبود  
 مگس را ندن از خود مجالست نبود  
 تو آئی که از یک مگس رنجی امی\*  
 که امروز سالار و سر پنجه امی\*

(از «بوستان، صدی»)

### کلمه ها و ترکیبهای تازه :

آذر = آتش  
 بتافت = سوزاند. «دل دردمندش به آذر بتافت»، یعنی  
 دلش را با سخنان تند و آتشین خود سوزانید.  
 خرد = کوچک  
 رأی = فکر، عقیده، در اینجا «سراز رأی مادر بتافت»  
 یعنی از دستور و فرمان مادر سرپیچی کرد.  
 رنجهای = در رنج و زحمت هستی.  
 سالار = بزرگ

سربتافت = سرپیچی کرد  
 سرپنجه‌ای = قوی‌دست هستی  
 سست مهر = کسی که محبتش محکم و پا برجا نیست .  
 عهد = پیمان، «فراموش عهد» یعنی کسی که پیمان خود را  
 فراموش می‌کند.  
 مجالت نبود = قدرت نداشتی  
 مهد = گهواره

### پرسش :

- ۱- این شعر از چه کتابی است؟
- ۲- «بوستان» به نظم است یا نثر؟
- ۳- جوان چگونه دل مادر را سوزانید؟
- ۴- مادر به او چه گفت؟
- ۵- چه شعر دیگری دربارهٔ مادر می‌دانید؟

### تکلیف شب اول :

- از روی این درس یک بار با خطّ خوش بنویسید و درس را به صدای بلند بخوانید.

### تکلیف شب دوم :

- هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای بکار ببرید:  
 بیچاره، عهد، گریان، نیرو، فراموش، دردمند.  
 - شعر را حفظ کنید.

## حکایت

روزی به غرور جوانی بانگت بر مادر زدم . دل آزرده به کنجی نشست و  
گریان همی گفت : مگر خردی فراموش کردی که درستی می کنی ؟

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش  
چو دیدش پلنگ افکن و سپلین  
گزاز عهد خردیت یاد آمدی  
که بیچاره بودی در آغوشش من  
نکردی در این روز بر من جفا  
که توشیر مردمی و من پیرزن

( از حکایتهای گلستان سعدی )

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

پلنگ افکن = کسی که پلنگ را بر زمین می اندازد ، دلاور ، شجاع

جفا = ستم

خردیت = کوچکیت ، کودکی

دل آزرده = رنجیده

زال = پیرزن

گزاز عهد خردیت یاد آمدی = اگر دوره کودکی به یادت می آمد.

پرسش :

۱ - این داستان از چه کتابی است ؟

۲ - گلستان سعدی تقریباً چند سال پیش نوشته شده است؟

۳ - این حکایت درباره چیست؟

### تکلیف شب اول :

- از روی این درس یک بار با دقت و با خطّ خوش بنویسید و شعرهای آن را حفظ کنید.

- خلاصه شرح حال سعدی را بنویسید .

### تکلیف شب دوم :

- این جمله های درهم را مرتب بکنید و از روی آنها یک بار بنویسید.  
زیر فاعل هر جمله یک خطّ قرمز و زیر فعل هر جمله دو خطّ قرمز بکشید:

- ۱- داشت کوتاهی در زورخانه ..
- ۲- دوخت مادر درشت به فرزند را خود چشهای ..
- ۳- کتاب درساگی سعدی پنجاه نوشت را گلستان
- ۴- بود روز های تابیده بر زمین دراز سوزان خورشید ...
- ۵- همان شیراز تحصیل سعدی کرد در متولد شد و شهر در ...
- ۶- به راه افتاد تامل آهو خرگوش پس کمی از به دنبال
- ۷- «گلستان» در کتاب داستانهای می خوانیم جالب
- ۸- از دور راههای مردم تماشای به سعدی می آیند آرامگاه ...

## تِلْفَن

زندگی مردم روز بروز آسانتر و دلپذیرتر می‌شود. مردم جهان هر روز بنوعی از ثمره<sup>\*</sup> کوشش دانشمندان و مخترعان<sup>\*</sup> بزرگ برخوردار می‌گردند. معمولاً داستان هر اختراعی به این ترتیب آغاز می‌شود که نکته‌ای ساده کنجکاوی دانشمندی را برمی‌انگیزد<sup>\*</sup>. وی با شهامت<sup>\*</sup> و پشتکار دنبال آن را می‌گیرد، از شکست دلسرد<sup>\*</sup> نمی‌شود، بلکه از آن پند می‌گیرد. سرانجام، پس از سالها رنج و زحمت، به آرزوی خود دست می‌یابد و اثری جاویدان از خود باقی می‌گذارد.

داستان زندگی «الکساندر گراهام بل» مخترع تلفن نیز چنین آغاز شد. بل آموزگار کودکان کر و لال بود و از کر بودن شاگردان خود رنج می‌برد. عاقبت به این فکر افتاد که یک گوشی بسازد تا به یاری آن کرها صداها را بشنوند. در این راه زحمت بسیار کشید و آزمایشها کرد.

بل روزی هنگام آزمایش ناگهان متوجه شد که به کمک برق می‌توان ارتعاشات<sup>\*</sup> صدا را از جایی به جای دیگر فرستاد. بل دریافت که به رازی بزرگ پی برده است. آنگاه به فکر ساختن دستگاهی افتاد که مردم بتوانند با آن از راه دور با یکدیگر گفتگو کنند.

برای رسیدن به این مقصود تحصیلات خود را در رشته برق ادامه داد. از آن پس اتاق کوچک او همیشه پُر از سیم و وسایل برقی

بود. بارها در لحظه‌ای که گمان می‌کرد موفق شده است، با شکست رو برو می‌شد، زیرا باز سیمی بد بسته شده بود یا حساب کار در جایی غلط بود.

پس از سالها، روزی بل با همکار خود «واتسن» در دو اتاق جداگانه پشت دستگاههای گیرنده و فرستنده مشغول تجربه بودند. ناگهان بل صدایی را که دستگاه فرستنده ایجاد کرده بود با دستگاه گیرنده خود شنید. از این کشف بسیار شاد شد و به تکمیل\* دستگاه خود پرداخت. روزی که اولین تلفن ساخته شد، بل دستگاه گیرنده را در زیرزمین نزد واتسن گذاشت و خود در بالاخانه در پشت دستگاه فرستنده قرار گرفت و آنگاه در پشت تلفن چنین گفت: آقای واتسن، لطفاً تشریف بیاورید بالا.

لحظه‌ای بعد واتسن با شادی بسیار وارد اتاق شد و فریاد زد: دستگاه کار می‌کند! صدای شما را شنیدم! عاقبت موفق شدید!

به این ترتیب باز مخترعی با کوشش و فداکاری خود وسیله‌ای دیگر برای آسایش مردم تهیه کرد. از آن زمان در حدود نود سال می‌گذرد. اکنون سراسر جهان با سیمهای تلفن به هم مربوط شده است و باسانی می‌توان از این سوی جهان با آن سوی جهان گفتگو کرد.

## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

ایجاد کرده بود =	بوجود آورده بود
ارتعاشات =	لرزشها
برمی‌انگیزد =	تحریک می‌کند
به آرزوی خود دست می‌یابد =	به آرزوی خود می‌رسد .
پی برده است =	راه یافته است ، فهمیده است .
تکمیل =	کامل کردن
ثمره =	نتیجه ، میوه
دلسرد =	پی شوق ، بی‌میل
شهامت =	دلیری
مخترع =	کسی که چیزی نو بوجود می‌آورد.

## پرسش :

- ۱ - زحمت و کوشش دانشمندان چگونه در زندگی مردم تأثیر می‌کند؟
- ۲ - به نظر شما چه چیز باعث پیشرفت کار مخترعان می‌شود؟
- ۳ - مخترع تلفن کیست؟
- ۴ - بل چگونه به فکر ساختن تلفن افتاد؟
- ۵ - بل از چه قوه‌ای برای ساختن تلفن استفاده کرد؟
- ۶ - اولین جمله‌ای که در تلفن گفته شد چه بود؟
- ۷ - تقریباً چند سال از اختراع تلفن می‌گذرد؟

## تکلیف شب اول :

– جواب این سؤاها را بنویسید :

۱ – مخترع چراغ برق که بود؟

۲ – مخترع هواپیما که بود؟

۳ – مخترع تلفن که بود؟

۴ – الکل را که کشف کرد؟

۵ – کتاب «گلستان» را که نوشت؟

– نام پنج دختر و پنج پسر و پنج شهر و پنج حیوان و پنج گیاه و

پنج چیز را بنویسید .

## تکلیف شب دوم :

– این جدول را حل کنید :

از راست به چپ :

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

۱ – مخترع تلفن – پیر نیست ۲ – از آلات

موسیقی – بعضی از پیران بر پشت دارند

۳ – تب و ارونه ۴ – بیدرنگ ۵ – تحصیل

دانش ۶ – بعضی از میوه‌ها این طورند – یک

نیست .

از بالا به پایین :

۱ – کافی است !

۲ – نه حرف می‌زند و نه می‌شنود

۳ – روش معمول

۴ – بوندارد

۵ – زمان

۶ – کسی که از او حرف می‌زنیم – بدل

درهم ریخته

۷ – دو حرف کمتر از «نزدیک» – درخت

انگور



## رنج و گنج

که سرمایه جاودانی است کار  
به فرزندگان چون همی خواست خُفت\*  
که گنجی ز پیشینیان\* اندر اوست  
پژوهیدن\* و یافتن با شماست  
همه جای آن زیر و بالا کنید  
بگیرید از آن گنج هر جا سُرُخ  
به کاویدن\* دشت بر دند رنج  
هم اینجا، هم آنجا و هر جا که بود  
ز هر تخم برخاست هفتاد تخم  
چنان چون پدر گفت شد گنجشان

( ملک الشعراء بهار )

برو کار می کن مگو چیت کار  
نگر تا که دهقان دانا چه گفت\*  
که میراث خود را بدارید دوست  
من آن را ندانستم اندر گنجاست  
چو شد مهرمه\* کشتکه\* بر کنید\*  
نمانید ناکنده جایی ز باغ  
پدر مُرد و پوران به امید گنج  
به کاو آهین و بیل کنند زود  
تضاراد آن سال از آن خوب شُخم  
نشد گنج پیدا ولی رنجشان

## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

اندر = در

برکنید = بکنید

پژوهیدن = جستجو کردن

پیشینیان = گذشتگان

دانا = عالم و دانشمند ، در اینجا یعنی فهمیده و با تجربه .

قضارا = اتفاقاً ، از قضا

کاویدن = کندن

کشتگه = کشتزار

مهرمه = ماه مهر

میراث = آنچه به ارث می‌رسد .

نگر = نگاه کن ، توجه کن .

نمانید = نگذارید .

همی خواست خفت = در اینجا یعنی خواست بمیرد .

## پرسش :

- ۱- این شعر از کیست ؟
- ۲- چرا می‌گویند : کار سرمایه جاودانی است ؟
- ۳- چرا به این دهقان گفته شده است «دانا» ؟
- ۴- برای چه پسران همه دشت را زیر و رو کردند ؟
- ۵- نتیجه رنج پسرها چه شد ؟

## تکلیف شب اول :

– از روی این شعر یک بار بدقت و با خطّ خوش بنویسید و از آن تصویری بکشید.

## تکلیف شب دوم :

- ۱ – از روی آن قسمت از درس که مربوط به نصیحت دهقان به پسرانش است ، یک بار بنویسید.
- ۲ – شعر را حفظ کنید.

## شیر و خورشید سرخ

در حدود یک قرن پیش در ایتالیا جنگ سختی در گرفت و نویسندگانی از اهالی سویس در باره وضع ناگوار زخمیان این جنگ کتاب کوچکی نوشت. در این کتاب نویسنده پیشنهاد کرده بود که از میان مردم گروههای داوطلبی تشکیل شود تا به یاری زخمیان و بیماران میدانهای جنگ بشتابند. پیشنهاد این نویسنده سبب شد که جمعیتی برای نجات زخمیان و آسیب دیدگان جنگ در سویس تشکیل شود.

چیزی نگذشت که کار این گروه مورد توجه دولتهای مختلف قرار گرفت و عاقبت جمعیت بین المللی صلیب سرخ بوجود آمد. علامت این جمعیت پارچه سفیدی است که در میان آن صلیب سرخی دیده می شود. از آن پس قرار شد که هنگام جنگ در هر محلی که پرچم این جمعیت افراشته شود آنجا از هجوم دشمنان در امان بماند، و کسانی که این نشان را همراه داشته باشند بتوانند آزادانه در میان زخمیها آمد و رفت کنند.

کم کم کار صلیب سرخ از پرستاری بیماران و رسیدگی به احوال اسیران جنگی گذشت و به دوران صلح کشید. هر چه فعالیت این جمعیت بیشتر و نتیجه آن بهتر می شد، دامنه اش نیز وسیع تر می گشت. در کشورهای مختلف نیز شعبه های بسیار از این جمعیت

به نامهای مختلف بوجود آمد.

در ایران نیز در سال ۱۳۰۱ جمعیت شیر و خورشید سرخ تشکیل گردید. وظیفه این جمعیت تنها رسیدگی به زخمیها یا اسیران جنگی نیست بلکه در ایام صلح نیز وظیفه‌هایی بعهده دارد. تهیه وسایل پیشگیری از امراض\* ساری\* مانند آبله، و رسیدگی به آسیب دیدگان حوادث\* ناگهانی مانند زلزله و سیل، و تربیت پرستارهای با تجربه و دلسوز از وظایف این جمعیت است. سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ نیز جوانان داوطلب را برای اینگونه خدماتهای اجتماعی تربیت می‌کند.

چنانکه می‌بینید یک واقعه محلی در ایتالیا باعث پیدایش جمعیت بزرگ خیریه‌ای در جهان گردید که همه شعبه‌های آن هدف واحدی\* دارند. همینکه در گوشه‌ای از جهان حادثه‌ای پیش آید و جان مردم بخطر بیفتد گروههای امدادی\* این جمعیتها، از هر مذهب و ملت، به یاری آنها می‌شتابند. در حقیقت هدف مقدس جمعیت شیر و خورشید سرخ این شعر سعدی است که می‌گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند*	که در آفرینش زیک گوهرند*
چو عضوی به درد آورد روزگار*	دگر عضو ما را مانند قرار*
توکز محنت دیگران بیغمی	نشاید که نامت نهند آدمی

## کلمه ها و ترکیبهای تازه :

امدادی	=	کمکی
امراض	=	مرضها ، بیماریها
بنی آدم	=	آدمیان
پرچم افراشته شود	=	پرچم بالا برود
حوادث	=	حادثه ها ، پیشامدها
در امان بماند	=	محفوظ بماند
ساری	=	سرایت کننده
قرار	=	آرامش
گوهر	=	اصل
محنت	=	رنج
ناگوار	=	ناخوشایند ، نامطبوع
نشاید	=	سزاوار نیست
واحد	=	یگانه ، در اینجا یکسان
هجوم	=	حمله

## پرسش :

- ۱ - نویسنده سوئسی در کتاب کوچک خود چه پیشنهادی کرده بود؟
- ۲ - اولین گروه امدادی در کدام کشور بوجود آمد؟
- ۳ - تقریباً در چند سال پیش جمعیت صلیب سرخ بوجود آمد؟
- ۴ - نشان این جمعیت چیست؟

۵ - این جمعیت در ابتدای کار چه وظیفه‌ای داشت و اکنون چه کارهایی انجام می‌دهد؟

۶ - جمعیت شیر و خورشید سرخ کی در ایران بوجود آمد؟

۷ - وظیفه سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ چیست؟

۸ - هدف واحد همه جمعیت‌های وابسته به صلیب سرخ جهانی چیست؟

**به این نکته توجه کنید:**

در جمله «پروین درس می‌خواند.» کلمه «پروین» کسی را نشان می‌دهد که درس می‌خواند. در جمله «گوسفند می‌چرد» کلمه «گوسفند» نوع حیوان را نشان می‌دهد. در جمله «کاسه شکست» کلمه «کاسه» چیزی را نشان می‌دهد. کلمه‌های «پروین»، «گوسفند» و «کاسه» اسم هستند.

اسم کلمه‌ای است که با آن کسی یا حیوانی یا چیزی را نام می‌بریم.

**تکلیف شب اول :**

- جواب این سؤالها را از روی درس بنویسید :

۱ - پرچم صلیب سرخ در جنگ چه اهمیتی دارد؟

۲ - در دوران صلح جمعیت شیر و خورشید سرخ چه وظیفه‌هایی

بعهد دارد؟

۳- هدف مقدّس این جمعیتها در کدام شعر سعدی خلاصه می‌شود؟  
- از روی هر یک از این کلمه‌های هم خانواده پنج بار بنویسید:  
واضح، توضیح، وضوح (رکشی)، - مرد (گفت)، - امدادی - فعل، فاعل، فعالیت -  
وکیل، مؤلف (کسی که وکیلند دارد).

### تکلیف شب دوم :

- با هر یک از این اسمها یک جمله بسازید:  
کتاب، نان، بگوتر، سعدی، باغ، خورشید، حسن، زهرا، پرچم، علم، اسب، موش.



## گزگت و سگت

پیام\* داد سگت کله راشبی گزگی  
 جواب داد؛ مرابا تو آشنایی نیست  
 گرفتم آنکه فرستادم آنچه می خواهی  
 شبان، به جُرت و تدبیر\*م آفرینها خواند  
 رفیق دزد نگردم به حیل\*ه و تزویر\*  
 مرانگشته، به آغل درون نخواهی شد  
 دو سال پیش به دندان دُم تو برگندم  
 دکان کید\* برو جای دیگری بجشای

که بخدم بره بفرست، میمان دارم  
 که ز بهر نی تو دمن نام پاسبان دارم  
 ز خود چگونه چنین ننگ\* را نهان دارم  
 من این قلاده\* سهین از آن زمان دارم  
 که سالهاست به کوی وفا مکان دارم  
 دهان من نتوان دوخت تا دهان دارم  
 کنون ز گوش گذشته، چنین نمان دارم  
 فروش نیست در آنجا که من دکان دارم

( پروین اعتصامی )

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

به کوی وفا مکان دارم = وفادار هستم

پیام = پیغام

تدبیر = در اینجا یعنی هوشیاری

تزویر = دورویی

حیلہ = فریب  
رہزن = دزد  
قلادہ = گردنبنند سگ  
کید = فریب  
گرفتم = فرض کردم کہ  
ننگ = عیب و عار

### پرسش :

- ۱ - این شعر از کیست؟
- ۲ - درباره این شاعر چه می دانید؟
- ۳ - گرگ چه پیامی به سگ گله داد؟
- ۴ - چرا سگ قبول کردن درخواست گرگ را برای خود ننگ می دانست؟
- ۵ - از کدام شعر معلوم است کہ سگ تا پای جان برای دفاع از گله می کوشد؟

### تکلیف شب اول :

- از روی درس یک بار با خط خوش بنویسید و زیر اسمها خط قرمز بکشید .
- شعر را حفظ کنید .

### تکلیف شب دوم :

- این شعر را به زبان ساده بنویسید .

## سفری به شیراز

### ۱ - خبر خوش

هوای تبریز بسیار سرد بود. همهٔ افراد خانوادهٔ محمدی کنار بخاری نشسته بودند. مادر چیز می‌بافت و پدر به خواندن نامه‌ای مشغول بود. آقای محمدی پس از خواندن نامه گفت: خوب بچه‌ها، خبر خوشی به شما بدهم: عموجان ما را دعوت کرده است که در تعطیلات عید به شیراز برویم.

بچه‌ها از شادی به جست و خیز درآمدند. مادر هم خوشحال شد و گفت: «هوای شیراز در این فصل مطبوع<sup>\*</sup> است و بچه‌ها هم تخت جمشید را خواهند دید. اگر برویم بسیار خوب است.»

آقای محمدی گفت: گرچه شیراز از تبریز بسیار دور است ولی می‌توانیم از اینجا تا تهران را با راه آهن برویم. از تهران تا شیراز را هم با اتوبوس خواهیم رفت.

چند روز به عید مانده حرکت کردند. بچه‌ها اولین بار بود که از تبریز خارج می‌شدند. از اینکه در یک سفر هم تهران و هم شیراز را می‌توانستند بینند خوشحال بودند.

روز اول فروردین به شیراز رسیدند. دو خانواده از دیدار یکدیگر بسیار شاد شدند.

عموی بچه‌ها گفت: برای اینکه در این ده روز به شما خوش



بگذرد، بهتر است که برنامه‌ای داشته باشید، تا هم جاهای دیدنی را بهتر ببینید و هم خسته نشوید. مثلاً فردا می‌توانیم از صبح به تخت جمشید برویم و ناهار را هم همانجا بخوریم. روز بعد هم به حافظیه و آرامگاه سعدی می‌رویم. یک روز هم به تماشای بازار وکیل و زیارت شاه چراغ خواهیم رفت. شبها هم همیشه مهمان خواهید بود، زیرا مردم شیراز به مهمان نوازی و مهربانی مشهورند. علی گفت: در کتاب تاریخ در باره تخت جمشید چیزهای بسیار خوانده‌ایم، چه خوب است که حالا آن را از نزدیک می‌بینیم!

**کلمه تازه :**

مطبوع = دلپسند

**پرسش :**

- ۱- آقای محمدی با خانواده‌اش در چه شهری زندگی می‌کرد؟
- ۲- برای آقای محمدی از کجا نامه رسیده بود؟
- ۳- موضوع نامه چه بود؟
- ۴- چرا بچه‌ها خوشحال شدند؟
- ۵- قرار شد که چه جاهایی را در شیراز ببینند؟
- ۶- با چه وسایلی می‌شود از تبریز به شیراز رفت؟

## تکلیف شب اول :

– از روی هریک از این کلمه‌های هم‌خانواده پنج بار بنویسید :  
تعلیل، تعطیلات، معطل، منظم، نظم، منظوم (مطلبی که به شعر گفته شده است) - شهرت، مشهور،  
شاهپیر (اشخاص مشهور) .

– جواب این سؤاها را از روی درس بنویسید :

- ۱ – خانم محمدی چرا خوشحال شد؟
- ۲ – آقای محمدی درباره سفر از تبریز به شیراز چه گفت؟
- ۳ – عموی بچه‌ها چه برنامه‌ای پیشنهاد کرد؟

## تکلیف شب دوم :

- ۱ – درس را بدقت بخوانید و از روی اسمهایی که نام شخص معین یا جای معینی است یک بار بنویسید و هر یک از آنها را در جمله‌ای بکار ببرید:
- ۲ – درس بعد را بدقت بخوانید چنانکه بتوانید به پرسشهای آن جواب بدهید .



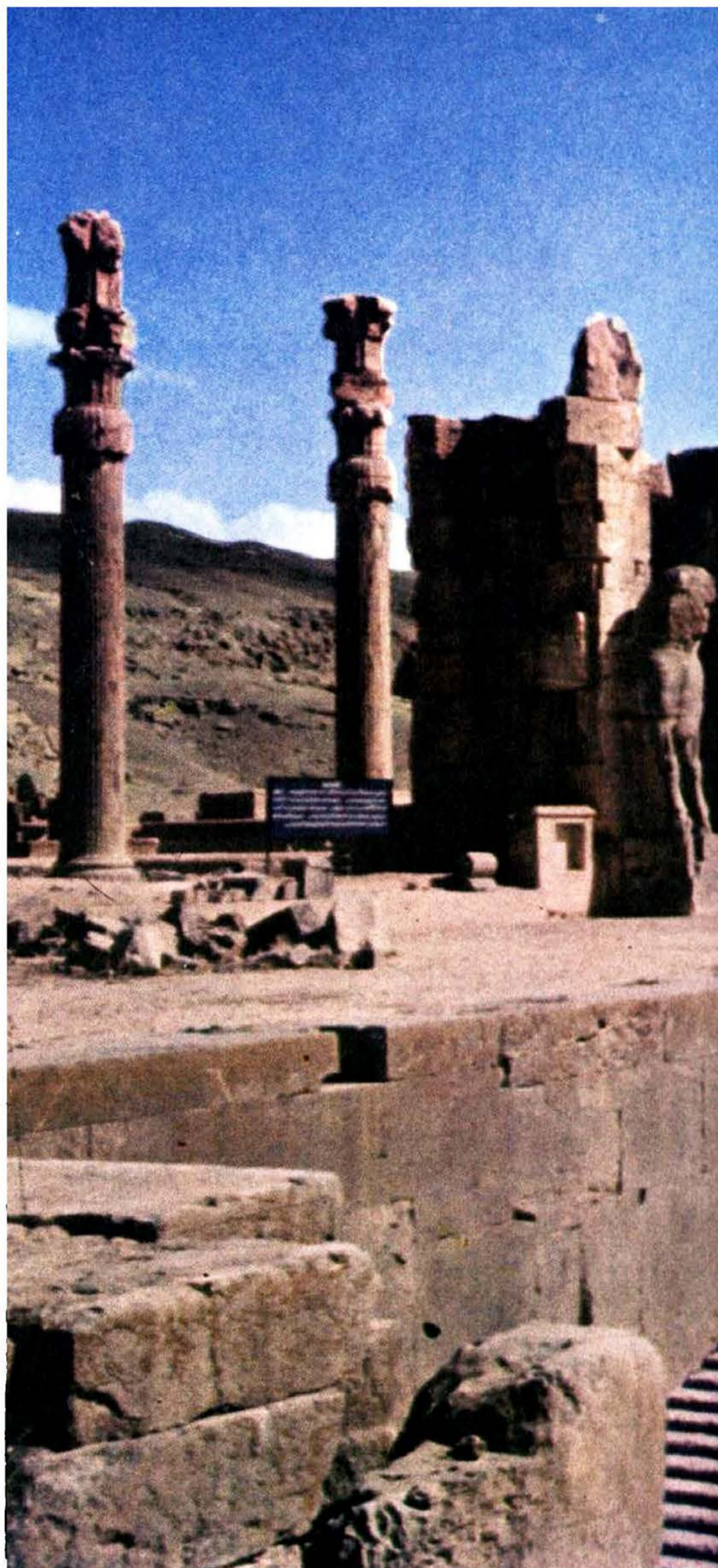
## ۲ - تخت جمشید

صبح روز بعد هر دو خانواده به طرف تخت جمشید حرکت کردند. راه چندان نزدیک نبود ولی چون سرگرم گفتگو بودند خسته نشدند. ناگهان پروین فریاد کشید: بابا - جان! بابا جان! آن ستونهای بلند چیست؟

آقای محمدی گفت: خوب، دیگر رسیدیم. اینها همان خرابه‌های معروف تخت جمشید است.

پروین: به! این همه راه آمده‌ایم که خرابه تماشا کنیم! خرابه که تماشا ندارد!

علی: چه می‌گویی؟ خرابه‌های تخت - جمشید از آن خرابه‌هایی که تو خیال می‌کنی نیست. صبر کن خودت خواهی فهمید.





همه پیاده شدند و از پله‌های بزرگ سنگی بالا رفتند. ستونهای عظیم سر به آسمان کشیده بود. بر روی دیواری سنگی نقش داریوش، شاهنشاه بزرگ ایران، دیده می‌شد که بر تختی نشسته بود. سرستونهای پر شکوه در گوشه و کنار به چشم می‌خورد.

همه ساکت بودند. کسی چیزی نمی‌گفت. علی حال عجیبی داشت، خوب می‌دانست که غمگین نیست، از چیزی نمی‌ترسد، دردی هم ندارد. فقط حس می‌کرد که حال عجیب و خوشی به او دست داده است. سرانجام عموی علی سکوت را شکست و پرسید: خوب علی جان، تو که در کلاس چهارم هستی بگو ببینم که در باره تخت جمشید چه می‌دانی؟

علی صدایش را صاف کرد و گفت: تقریباً دو هزار سال پیش تخت جمشید به دستور داریوش بزرگ ساخته شد و کاخ تابستانی شاهان ایران بود. معروفترین تالار آن «آپادانا» بود که جشنها و پذیراییهای بزرگ در آن برگزار می‌شد.

خانم محمدی گفت: علی جان همین جایی که الآن ایستاده‌ایم تالار آپادانا است که از آن فقط همین ستونها باقی مانده است. این همان پله‌های سنگی است که فرمانروایان\* و فرستادگان کشورهای دور و نزدیک از آن بالا می‌رفتند و به حضور شاهنشاه ایران می‌رسیدند. می‌گویند که مراسم\* برگزاری نوروز در دربار شاهان

هخامنشی شکوه و عظمت\* خاصی داشته است. این نقشها که بر دیوار پلّه‌ها می‌بینی بیشتر این مراسم را نشان می‌دهد. مدتی همه ساکت ماندند. پروین دور و بر خود را تماشایی کرد. دیگر تالار آپادانا در چشم او خرابه نبود، بلکه با شکوه و جلال پیشین خود در برابر او مجسم شده بود. صدای شیپور سربازان به گوشش می‌رسید و شاهنشاه ایران را می‌دید که بر تخت زرین نشسته است.

### کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:

عظمت = بزرگی  
فرمانروایان = امیران، فرماندهان  
مراسم = آیینها، رسمها

### پرسش:

- ۱- چرا با وجود دوری راه مسافران خسته نشدند؟
- ۲- ستونهای بلندی که پروین دید چه بود؟
- ۳- چه فرقی میان خرابه‌های معمولی و خرابه‌های تخت جمشید است؟
- ۴- تالار آپادانا در زمان پادشاهان هخامنشی چه اهمیتی داشت؟

۵ - بر روی دیوار پلّه‌هایی که به تالار آپادانا می‌رسد چه نقشه‌هایی دیده می‌شود؟

**به این نکته توجه کنید:**

اگر بگوییم «پروین آمد». «کلمه «پروین» شخص معینی را نشان می‌دهد و اگر بگوییم «تبریز در شمال ایران واقع است.»، کلمه‌های «تبریز» و «ایران» هر یک جای معینی را نشان می‌دهد. پس «پروین» و «تبریز» و «ایران» اسم خاص هستند.

اسم خاص اسمی است که با آن فرد معینی را نام می‌بریم.

اما اگر بگوییم «سگ حیوان با وفایی است.» یا «من به دبستان می‌روم.» یا «درخت سایه دارد.»، کلمه‌های «سگ» و «دبستان» و «درخت» «سگ» یا «دبستان» یا «درخت» مخصوصی را نشان نمی‌دهند. پس «سگ» و «دبستان» و «درخت» اسم عام می‌باشند.

اسم عام اسمی است که با آن افراد «منوع» را نام می‌بریم.

**تکلیف شب اول:**

- آنچه دربارهٔ تخت جمشید می‌دانید بنویسید.

- از روی هر یک از این کلمه‌های هم‌خانواده سه بار بنویسید:

صبر، صبور (کسی که صبر بسیار دارد) - ساکت، سکوت (ناگفته گذاشته شده)، سکوت -  
 عظیم، عظمت، مُعَظَم (با عظمت).

### تکلیف شب دوم :

۱ - در دفتر خود دو ستون ترتیب بدهید یکی برای اسم عام و دیگری  
 برای اسم خاص . سپس هر یک از این اسمها را در ستون  
 مخصوص آن زیر هم بنویسید .

مثال :

اسم خاص	اسم عام
پروین	سگ
تبریز	درخت

دس، پسر، مادر، نُهراب، شتر، مرغ، علف، ابوعلی سینا، کاقد، مشهد، سعدی،  
 گیاه، فردوسی، رازی، هوا، گرامم بل، دهبان، کلید، مورچه، کس، جعفر، البرز،  
 لباس، رشم.

۲- دس بعد از بدقت بخوانید.

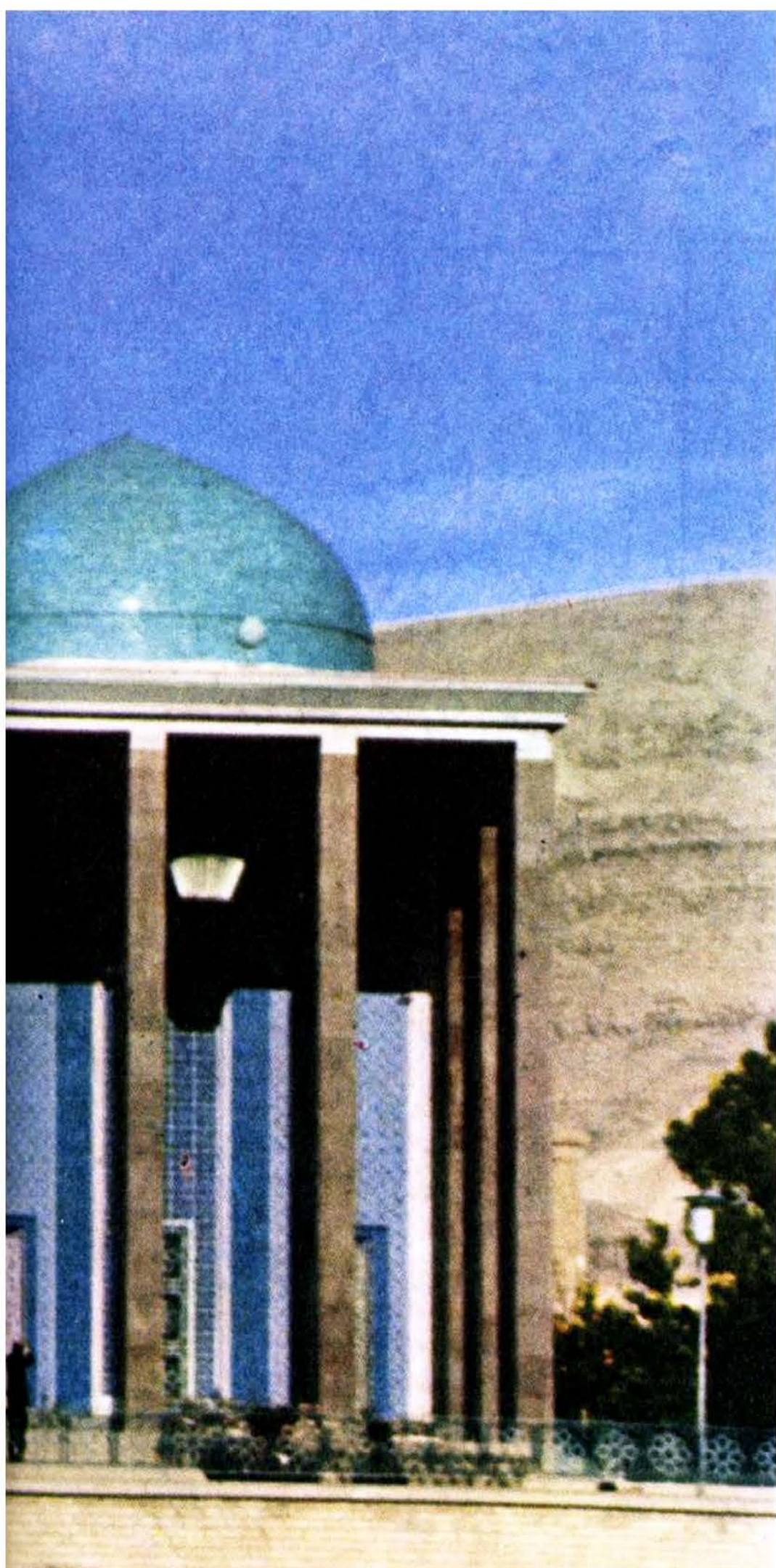
### ۳- پایان سفر

آن روز پس از ناهار همه به دیدن «نقش رستم»، که در نزدیکی تخت جمشید است، رفتند و از آرامگاه داریوش بزرگ و خشایارشا و داریوش سوم دیدن کردند. این سه آرامگاه در دل کوه جای دارد و نقشهای کهن اطراف آنها هنوز بخوبی دیده می‌شود. هنگام غروب مسافران به شیراز باز گشتند. در میان راه از

تخت جمشید و زیبایی شیراز و هنر مردم آن گفتگو می‌کردند. خانم محمدی گفت: راستی، ما باید به فکر سوغات هم باشیم.

عموی بچه‌ها گفت: می‌دانید که خاتمکاری شیراز معروف است. روزی که به دیدن شهر و بازار می‌روید، می‌توانید جعبه و قاب عکس خاتمکاری بخرید که هم سوغات خوبی است و هم یادگاری است از شهر شیراز.

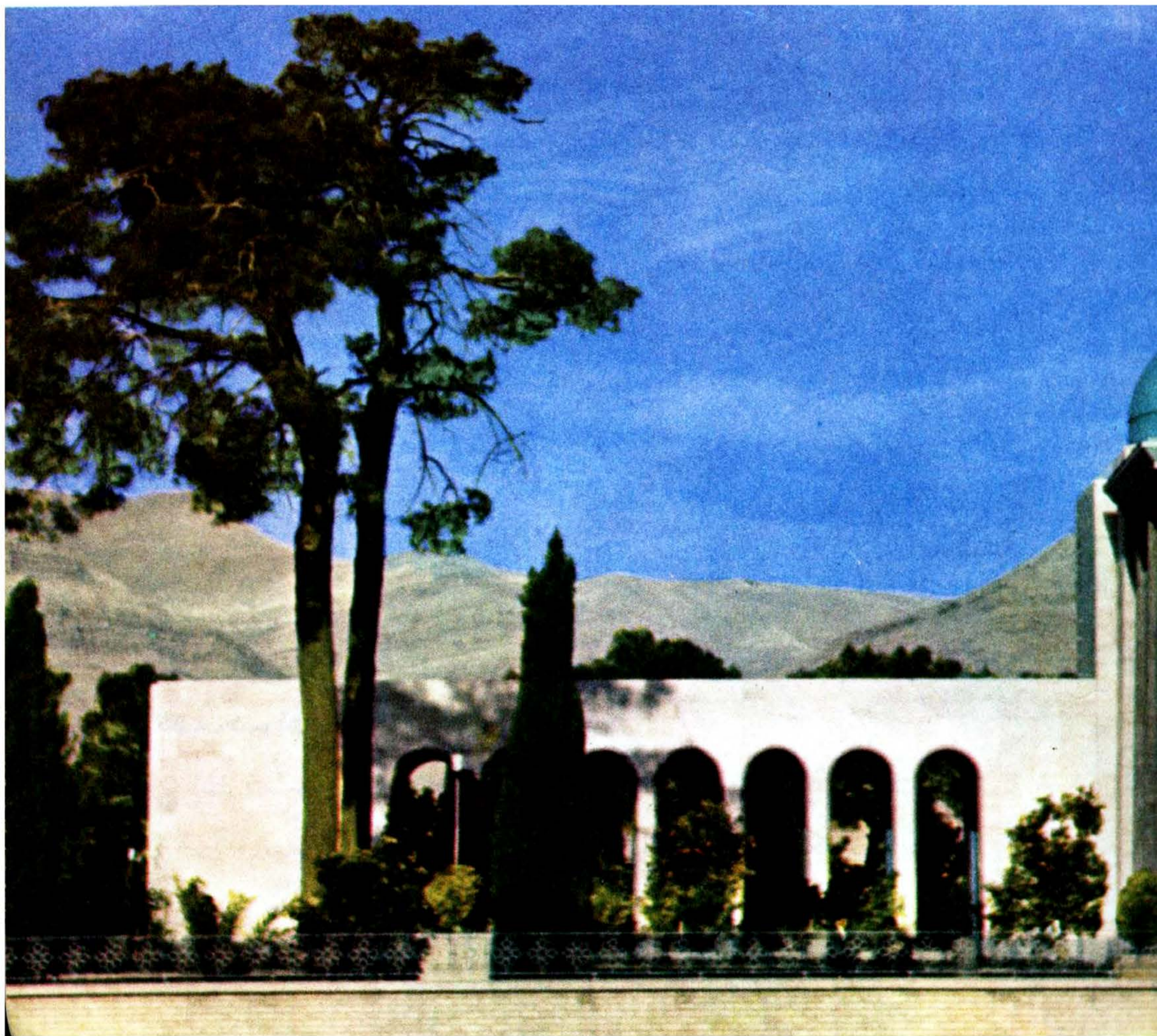
همان شب برنامه روزهای بعد را ترتیب دادند و قرار شد که روزی هم به تماشای باغهای معروف شیراز



بروند.

عموی علی گفت: خیابانهای شیراز، مخصوصاً خیابان «زند»، بسیار تماشایی است و همچنانکه از جاهای تاریخی این شهر دیدن می‌کنید، باید خود شهر شیراز را هم ببینید. حتماً نام بیمارستان و دانشگاه شهر ما را هم شنیده‌اید.

مادر علی گفت: از شما بسیار متشکریم که ما را به این شهر زیبا



و تاریخی دعوت کردید، ولی باید قول بدهید که در تابستان شما هم به تبریز بیایید، زیرا تبریز هم مانند شیراز، شهری است قدیمی و جاهای دیدنی بسیار دارد.

### پرسش :

- ۱- مسافران پس از ناهار به کجا رفتند؟
- ۲- آرامگاه کدامیک از پادشاهان در «نقش رستم» است؟
- ۳- در راه شیراز گفتگو از چه بود؟
- ۴- گذشته از آثار تاریخی چه چیزهای تماشایی دیگری در شیراز هست؟
- ۵- مادر علی چه گفت؟

### تکلیف شب اول :

بنویسید که اگر مسافری به خانه شما بیاید او را به تماشای کدامیک از قسمتهای شهرتان می برید و چرا؟

### تکلیف شب دوم :

- ده جمله بنویسید که در آن اسمهای عام بکار برده باشید.
- ده جمله بنویسید که در آن اسمهای خاص بکار برده باشید.

## داستان باربد

در زمان خسرو پرویز در خراسان نوازنده زبردستی\* بود به نام باربد. روزی دوستانش به او گفتند: «در دربار شاهنشاه نوازنده‌ای است به نام سرکش که شاهنشاه به او محبت و لطف فراوان دارد، اما هنر او در برابر هنر تو هیچ است و اگر شاهنشاه از هنر نوازندگی تو آگاه بشود بیگمان تو را به رامشگری\* دربار خود بر خواهد گزید.»

باربد همینکه این خبر را شنید بار سفر بست و روی به تیسفون نهاد. خبر ورود باربد به پایتخت و شهرت نوازندگیش به گوش سرکش رسید و سرکش به سالار بار\* سپرد تا از ورود باربد به دربار شاه جلوگیری کند. باربد که این راه را بسته دید تدبیری دیگر اندیشید. شنیده بود که شاهنشاه هنگام نوروز به باغی می‌رود و دو هفته در آنجا جشن برپا می‌کند. پس نزد باغبان رفت و با او دوست شد و از او خواست تا اجازه بدهد که هنگام جشن در باغ پنهان شود. باغبان درخواستش را پذیرفت.

در آن روز باربد سراپا لباس سبز پوشید و با بَرَبَط\* و رود\* به باغ رفت و بر بالای درختی جای گرفت و در میان شاخه‌های آن پنهان شد.

شاهنشاه با شکوه فراوان به باغ آمد و بر تخت نشست و جشن آغاز شد. شبانگاه\*، چون شادی همه جا را فرا گرفت، ناگهان آواز





سرودی دلکش از گوشه‌ای برخاست و همه را در حیرت افکند پس

بدان نامداران بفرمود شاه  
بجستند بسیار بهر سوی باغ  
که جوید سرتاسر این جشنگاه\*  
ببروند زیر درختان چراغ  
ندیدند چیزی جز از بید و سرو  
خرامان به زیر گل اندر تَدَرُو\*

همینکه همه آرام شدند و بر جای قرار گرفتند، بارید آهنگ زیبای دیگری نواخت که در شاه بسیار اثر کرد. این بار شاه از جا برخاست و گفت:

بجوید در باغ تا این کجاست  
دمان و برش پُر زگوهر کنم  
همه گلشن و باغ از چپ و راست  
برین رود سازانش مهتر کنم

هنگامی که بارید سخن شاهنشاه را شنید و از لطف او در باره خویش آگاه شد از درخت فرود آمد و به خدمت شاه رسید.  
شاه پرسید: کیستی و از کجا آمده‌ای؟ بارید سراسر داستان خود را نقل کرد.

به دیدار او شاد شد شهریار  
به سان گلستان به گاه بها  
بشد باربد شاه را مشکران  
یکی نامداری شد از مهتران

(شعرها از شاهنامه فردوسی)

### کلمه ها و ترکیبهای تازه :

بربط = نوعی ساز بوده است

به سان = مانند

به زیر گل اندر = در زیر درخت گل

تدرو = قرقاول (پرنده‌ای از خانواده مرغ و خروس که پرهای

خوش رنگ و دم دراز دارد)

جشنگاه = محل جشن

حیرت = سرگردانی ، در اینجا «در حیرت افکند» یعنی متعجب  
کرد.

خرامان = حالت کسی که آهسته و باناز راه می‌رود.

رامشگری = نوازندگی

رود = نوعی ساز بوده است.

زبردست = ماهر

سالاربار = رئیس دربارشاهی

شبانگاه = هنگام شب

گاه = وقت  
مهتر = بزرگتر  
نامدار = مشهور

### پرسش :

- ۱- بارید در زمان کدام پادشاه می زیسته است؟
- ۲- دوستان بارید به او چه پیشنهاد کردند؟
- ۳- بارید برای چه به تیسفون رفت؟
- ۴- چه نام دیگری برای تیسفون، پایتخت ساسانیان، می دانید؟
- ۵- چرا سرکش مایل نبود که بارید به حضور شاه برسد؟
- ۶- بارید برای دیدن شاه چه تدبیری اندیشید؟
- ۷- چرا نمی توانستند بارید را پیدا کنند؟

### تکلیف شب اول :

- جواب این سؤاها را از روی درس بنویسید :
- ۱- دوستان بارید به او چه گفتند؟
  - ۲- بارید در روز جشن چه کرد و در کجا پنهان شد؟
  - ۳- هنگامی که صدای سرود بارید شنیده شد شاه چه فرمان داد؟
  - ۴- بار دوم شاه چه گفت؟
  - ۵- عاقبت کار بارید چه شد؟

## تکلیف شب دوم :

۱ - در مقابل هر یک از این اسمها کلمه‌ای بنویسید که حالت خاصی از آن را نشان بدهد:

مثال : انار ترش

لباس، باغ، سرود، هوا، کوچه، درس، انسان، پرند، غذا، کتاب، دوست،  
مینر، کرب، راه، خواهر.

۲ - شعرهای این درس را حفظ کنید.

## افسانه چینی

(۱)

در روزگار قدیم، در کنار دریاچه‌ای، پسری با مادر پیرش زندگی می‌کرد و به کشت و زرع مشغول بود. اما با وجود کار و کوشش بسیار زندگی آنها بسختی می‌گذشت.

جوان همیشه در این فکر بود که چرا با وجود اینکه شب و روز کار می‌کند و رنج می‌برد چنین فقیر و تهی‌دست<sup>\*</sup> است؟ عاقبت تصمیم گرفت که نزد کاهن<sup>\*</sup> بزرگ برود و مشکل خویش را با او در میان بگذارد، زیرا شنیده بود که او هر مشکلی را حل می‌کند. بیدرنگ<sup>\*</sup> براه افتاد.

هفت هفته در راه بود تا به کلبه<sup>\*</sup> پیرزنی رسید. پیرزن از او پرسید: با این شتاب به کجا می‌روی؟

– می‌روم تا از کاهن بزرگ بپرسم که چرا من، که شب و روز کار می‌کنم، چنین فقیرم.

پیرزن گفت: من هم مشکلی دارم. دختر هفده ساله من که بسیار خوب و زیباست هنوز زبان نگشوده است. از کاهن بزرگ بپرس که زبان دخترم چه وقت باز خواهد شد.

جوان خواهش پیرزن را پذیرفت و به راهش ادامه داد. رفت و رفت تا به کلبه<sup>\*</sup> دیگری رسید. پیرمردی در آنجا بود و پرسید:

جوان، با این شتاب به کجا می‌روی؟

جوان مقصد خود را با او هم در میان گذاشت. پیرمرد گفت:  
پس خواهش می‌کنم که از کاهن بزرگ بپرسی که چرا درخت نارنج  
پر شاخ و برگ من میوه نمی‌دهد.

جوان صبح زود همراه افتاد. رفت و رفت تا به رود پر آب  
خروشانی رسید. روی تخته سنگی نشست تا خستگی راه را از تن بدر  
کند و برای عبور از آب چاره‌ای بیندیشد. ناگهان باد سختی برخاست  
و آب رود بالا آمد. در میان طوفان اژدهایی سر از آب بیرون کرد و  
پرسید: ای جوان، به کجا می‌روی؟



جوان جواب داد: به نزد کاهنِ بزرگِ می‌روم تا از او بخواهم  
که مشکلم را بگشاید.

اژدها گفت: به کاهنِ بزرگِ بگو که من سالها در این رود دور  
افتاده زندگی کرده‌ام و آزارم به هیچکس نرسیده است. اکنون  
آرزو دارم که به آسمان بروم.

جوان پذیرفت که خواهش او را نیز به کاهن بگوید. آنگاه  
اژدها جوان را بر پشت گرفت و به آن سوی آب برد.





## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

بیدرنگ	= فوری، بی تأمل
تهی‌دست	= فقیر
خروشان	= فریادکننده، پرسر و صدا
کاهن	= غیبگو
کلبه	= خانه کوچک و تنگ و تاریک و محقر

## پرسش :

- ۱- پسر کشاورز در کجا زندگی می‌کرد؟
- ۲- جوان چه مشکلی داشت؟
- ۳- جوان برای حل مشکل خود تصمیم گرفت به نزد که برود؟
- ۴- مشکل پیرزن چه بود؟
- ۵- پیرمرد چه مشکلی داشت؟
- ۶- ازدها چه درخواستی داشت؟

## به این نکته توجه کنید :

وقتی که می‌گوییم: «انار دوست دارم». مقصود این است که همه نوع انار را دوست دارم. اما اگر بگوییم که «انار شیرین دوست دارم». با کلمه «شیرین» نشان داده‌ایم که چه نوع اناری را دوست داریم. کلمه «شیرین» که حالت انار را بیان می‌کند صفت است.

صفت کلمه‌ای است که حالت اسم را بیان می‌کند.

## تکلیف شب اول :

- هر يك از اين كلمه‌هاى هم خانواده را در جمله‌اى بكار ببريد:  
زارع، (كشت و) زرع، مزرعه، تهى، تهيدست، گشود، گشایش (افتتاح)، عبور،  
عابر (كسى كه عبور مى‌كند)، مشكل، اشكال .  
- از روى بند دوّم اين درس يك بار با خطّ خوش بنويسيد.

## تکلیف شب دوّم :

- در جاى نقطه‌ها صفت مناسب بگذاريد و از روى جمله‌ها يك بار بنويسيد :

- ۱- پسرش او ز كوشش ... مى‌كرد .
- ۲- مادر ... با پسرش زندگى مى‌كرد .
- ۳- پسر تصميم گرفت كه نزد كاهن ... برود .
- ۴- من از هواى ... تابستان بيزارم .
- ۵- كتاب ... بهترين دوست است .
- ۶- شيراز شهرى ... است .
- ۷- سعدى شاعرى ... است .
- ۸- «نكر تا كه دهبان ... چه گفت .»
- ۹- از همان بايد بارونى ... پذيرايى كرد .
- ۱۰- ما نبايد از كارهاى ... بكريزيم .

## افسانه چینی (۲)

جوان براه افتاد. رفت و رفت تا به سر کوهی بلند به مَعْبَد\* کاهن بزرگ رسید. پیرمردی دید که در سایه درختی به تفکر مشغول بود. جوان سلام کرد. پیرمرد با مهربانی جواب داد و پرسید: ای پسر، از کجا می آیی و حاجت تو چیست؟

جوان هر چهار مطلب را با او در میان گذاشت. کاهن به همه سخنان او گوش داد، سپس گفت: از من یک حاجت می توان خواست نه دو حاجت، سه حاجت می توان خواست نه چهار حاجت، پنج حاجت می توان خواست نه شش حاجت. تو، که چهار حاجت داری، باید از یکی از آنها چشم پوشی.

جوان به فکر فرو رفت. از حاجت خود نمی توانست بگذرد، اما به پیرزن و پیرمرد و اژدها نیز قول داده بود که حل مشکلشان را از کاهن بخواهد. سرانجام بهتر آن دید که حل مشکل دیگران را مُقَدِّم\* بدارد و از حاجت خویش بگذرد. چون جواب آن سه مشکل را شنید با کاهن وداع کرد و باز گشت.

هنگامی که به کنار رودخانه رسید، اژدها پرسید: بگو ببینم جواب درخواست من چه شد؟ جوان گفت: کاهن بزرگ فرمان داده است که مرا به آن سوی رود برسانی. اژدها پذیرفت و او را بر پشت



خود نشانند و از آب گذرانند. همینکه به کنار رودخانه رسیدند، اژدها به سوی آسمان کشیده شد. اژدها از آن بالا مرواریدی را که برپیشانی داشت پایین افکند و گفت: این هم مزد زحمتی که کشیدی. جوان مروارید را برداشت و به طرف خانه پیرمرد براه افتاد.

همینکه پیرمرد او را دید پرسید: بگو ببینم آیا به قول خود وفا کردی؟ جوان گفت: آری، کاهن بزرگ گفت که در زیر استخر خانه‌ات نه کوزه پر از طلا و نه کوزه پر از نقره مدفون است. اگر این کوزه‌ها را از خاک بیرون آوری و از آب استخر درخت نارنج را آب بدهی، درخت بار خواهد داد.

✧ پیرمرد و پسرش با کمک جوان کوزه‌های طلا و نقره را از زیر خاک بیرون آوردند. آنگاه، استخر از آب صاف و پاکیزه پر شد. همینکه درخت نارنج سیراب گشت، نارنجهای طلا ببار آورد. ✧ پیرمرد بسیار شاد شد و از آن همه طلا و نقره سهمی هم به جوان داد. جوان راه خانه پیرزن را در پیش گرفت. چون به آنجا رسید، پیرزن پرسید: جوان، آیا پیغام مرا رساندی؟ جوان گفت: آری، کاهن بزرگ گفته است که بزودی دختر تو به سخن خواهد آمد. هنوز حرف جوان تمام نشده بود که دخترک وارد اتاق شد و از مادرش پرسید: این کیست؟

پیرزن از خوشحالی فریادی کشید و دختر را در آغوش

گرفت و گفت: چه ساعت مبارکی است! خوشبختی تو در این است که با این جوان نیکوکار عروسی کنی.  
جوان بازن زیبای خود و کیسه‌های پر از طلا و نقره و مروارید گرانبها به خانه خود بازگشت و از آن روز زندگیش چون عسل شیرین شد.

### کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:

تفکر	=	فکر کردن
حاجت	=	درخواست، احتیاج
مدفون	=	در زیر خاک پنهان شده، دفن شده
معبد	=	پرستشگاه، جای عبادت
مقدم بدارد	=	جلو بیندازد، ترجیح بدهد
وداع	=	خدا حافظی

### پرسش:

- ۱- معبد کاهن بزرگ در کجا واقع شده بود؟
- ۲- کاهن به جوان چه گفت؟
- ۳- چرا پسر از حاجت خود چشم پوشید؟
- ۴- جوان از فداکاری خود چه نتیجه‌ای گرفت؟

## تکلیف شب اول :

– این صفتها را در جمله های زیر بکار ببرید و از روی جمله های یک بار بنویسید :

بلند، طولانی، بزرگ، پیر، فداکار، نازک، خروشان، نیکوکار، زیبا، صاف،  
طلایی .

- ۱- همین موهای . . . عروسک خود را شانه کرد .
- ۲- در تابستان لباس . . . می پوشند .
- ۳- اژدها از میان آبهای . . . رودخانه سر بیرون آورد .
- ۴- معبد بر سر کوهی . . . قرار داشت .
- ۵- جوان . . . با دختر . . . عروسی کرد .
- ۶- کاهن . . . زیر سایه درختی نشسته بود .
- ۷- فردوسی یکی از شاعران . . . ایران است .
- ۸- جوانان شیر و خورشید سرخ باید جوانانی . . . باشند .
- ۹- سارکان در آسمان . . . می درخشیدند .
- ۱۰- جوان از راه . . . خسته شد و برنگی نشست .

## تکلیف شب دوم :

– از روی هریک از این کلمه های هم خانواده سه بار بنویسید :

معبد، عبادت، معبود (کسی که او را می پرستند) - حاجتمند، حاجت، احتیاج ،  
محتاج - پذیرفتن، پذیرش .

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
		■	■				۱
	■						۲
			■				۳
■						■	۴
			■				۵
		■	■				۶
	■						۷

این جدول را حل کنید:

از راست به چپ:

- ۱ - هم اسم یکی از ماههاست و هم به معنی محبت است -
- شخص ۲ - بعضی از ساعتها آن را دارند ۳ - بخش اول کامیابی - ستم ۴ - کسی که همیشه شربپا می کند ۵ - بعضی از فلزها نمی زنند - به معنی کمک است ۶ - نشانه - در کلمه «ایران» هست. ۷ - اگر حروف آن را مرتب کنید، به معنی شجاعت است.

از بالا به پایین:

- ۱ - ماده‌ای است سیاه و خوشبو - پدر رستم ۲ - اسم دختر است - نوشته‌ای که نظم نیست ۳ - نوازندگی ۵ - حمله ۶ - امروز نیست. ۷ - جدا - در ایران باستان برای دروغ و ویرانی و خشکی به چنین چیزی عقیده داشتند.



## داستان زال و سیمرغ

### ۱- بدنیا آمدن زال

سام، پهلوان ایران، همیشه آرزوی فرزند داشت و از خدا پسری می‌خواست. سرانجام، همسرش پسری آورد که چهره‌اش مانند خورشید درخشان و زیبا، ولی مویش چون موی پیر مردان سفید بود.

به چهره نگو بود برسان شید\*      ولیکن همه موی بودش سپید

تا آن زمان کسی کودکی با موی سفید ندیده بود. از این رو اندوهگین گشتند و تا یک هفته جرئت نکردند که این خبر را به گوش سام برسانند. عاقبت دایهٔ کودک که زنی شیردل و شجاع بود، نزد سام رفت و مژده داد که یزدان پاک به او پسری داده است که تنش مانند نقره سفید و رویش چون گل زیباست و هیچ عیبی در سراپایش نیست جز آنکه مویش سفید است. سام به دیدن فرزند شتافت و از دیدن موی سفید کودک غمناک و شرمگین گشت.

چو فرزند را دید مویش سپید      سو بود از جهان کیسره نا امید

و با خود گفت:

چو آیند و پرسند کردنشان\*      چه گویم از این بچه بدشان

چه گویم که این بچه دیو کیست

پلنگ دوزنک است یا خود پری است  
بخشد بر من مهان جهان

پس از آن با خشم بسیار فرمان داد که کودک را از آن سرزمین دور کنند و به جایی ببرند که هیچکس او را نبیند.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

ببود = شد

برسان = مانند

پسری آورد = پسری زایید

شید = نور ، خورشید

گردنکشان = دلاوران

مهان = بزرگان

نکو = نیکو ، خوب

پرسش :

۱- داستان «زال و سیمرغ» را چه کسی بنظم در آورده است؟

۲- سام چه آرزویی داشت؟

۳- چرا کسی جرئت نکرد خبر تولد کودک را به پدرش بدهد؟

۴- عاقبت چه کسی این خبر را به سام داد؟

۵- چرا سام فرمان داد که کودک را به جای دوری ببرند؟

### تکلیف شب اول :

- از روی این کلمه‌های هم‌معنی یک بار بنویسید:

نکو، نیکو، خوب - شیردل، شجاع، دیر، دلاور - شگمین، باجیا - یزدان، ایزد، خدا، پروردگار، الله - خشم، غضب.

- از روی این درس یک بار با خطّ خوش بنویسید و به املائی کلمه‌ها دقت کنید.

- شعرهای درس را حفظ کنید.

### تکلیف شب دوم :

۱- هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای بکار ببرید:

پهلوان، آرزو، دژشان، جرئت، شتافتم، چهره، آشکار، مرده، خشم، سرانجام.

۲- در دفتر خود سه ستون مخصوص اسم و فعل و صفت ترتیب بدهید و هر یک از این کلمه‌ها را در ستون مناسب آن بنویسید.

کوه، ترسید، زیبا، بارید، تاریک، سخت، می‌کشد، گشت، سفید، خورشید، گشتزار، خشک، دلسوخته، شتافت، مهربان، پرسیدم، کودک، سام، رستم، سیمغ، فریادکشید، نقره، دژشان، کوچک، بردند، بختند، چهره، ببرند، باهوش

## ۲- سیمرغ

دور از شهر کوه بلندی بود، سر به آسمان کشیده به نام البرز -  
کوه. بر سر آن کوه، سیمرغ آشیان<sup>\*</sup> داشت. کودک را بردامنه کوه  
گذاشتند و باز گشتند.

یکی کوه بُدنامش البرز کوه	به خورشید نزدیک دور از گروه
بدان جای سیمرغ را لانه بود	که آن خانه از خلق بیگانه بود
نهادند بر کوه و گشتند باز	بر آمد برین روزگاری دراز <sup>*</sup>
پدر مهر برید و بگفتند خوار	بجا کرد بر کودک شیرخوار

کودک بیچاره تنها و دور از پدر و مادر از گرسنگی گاه  
انگشتان خود را می مکید و گاه فریاد می کرد.

در این هنگام سیمرغ از لانه پرواز کرد تا برای خوراک  
کودکانش شکاری بیابد. چون به دامان کوه رسید کودکی شیرخواره  
دید که بر روی سنگی سخت افتاده است و فریاد می کشد و آفتاب  
گرم و سوزان بر او می تابد.

خداوند، مهر آن کودک را در دل سیمرغ افکند، چنانکه او را  
به چشم فرزندی نگریست. از فراز ابر فرود آمد و چنگ زد



و بچه را از میان سنگها برداشت و به آشیانه خود برد. جوجه‌های  
سیمرغ هم از دیدن کودک شاد شدند و او را در میان گرفتند.  
از آن پس کودک با بچه‌های سیمرغ می‌خورد و می‌خوابید  
و دور از مردم بزرگ می‌شد.

بدین‌گونه\* بر روزگاری دراز  
برآمد که بُدکودک آنجا به راز\*

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:

آشیان = آشیانه

بُد = بود

بدین‌گونه بر = به این طریق

برآمد بر این روزگاری دراز = روزگار درازی از این واقعه گذشت

به راز = پنهانی

پرسش:

۱- کودک را در کجا گذاشتند؟

۲- به نظر فردوسی کاری که سام کرد خوب بود یا بد؟ از کجا

دانستید؟

۳- کودک روی سنگ چه می‌کرد؟

۴- سیمرغ کودک را چگونه نگهداری کرد؟

## تکلیف شب اول :

– جواب این سؤاها را از روی درس بنویسید :

۱ – آشیانه سیمرغ در کجا بود؟

۲ – سیمرغ در دامنه کوه چه دید؟

۳ – سیمرغ وقتی که کودک را دید چه کرد؟

– از روی شعرهای این درس یک بار بنویسید و آنها را حفظ کنید.

## تکلیف شب دوم :

– در دفتر خود دو ستون برای فاعل و فعل ترتیب بدهید و فاعل

هر یک از این جمله ها را در ستون مخصوص آن بنویسید:

مثال : کودک از گرسنگی فریادمی کرد .

فاعل	فعل
کودک	فریادمی کرد

۱- سیمرغ تپه را از میان سنگها برداشت .

۲- کودک با تپه های سیمرغ غذا می خورد .

۳- کودک دور از مردم بزرگ می شد .

۴- شاگردان به موزه رفتند .

- ۵- ما در تابستان به سیلاق می رویم .
- ۶- گرامم بل تلفن را اختراع کرد
- ۷- خواهرم دیروز به سفر رفت
- ۸- من قبل از غذا خوردن دستهایم را می شویم .
- ۹- سعدی آثار بسیار دارد .
- ۱۰- دید موسی یک شبانی را به راه
- ۱۱- باربد به دربار خسرو پرویز رفت
- ۱۲- درس بعد از بدقت بخوانید



### ۳- بازگشت به نزد پدر

پس از سالها روزی کاروانی از کنار آن کوه گذشت. کاروانیان\* جوانی دیدند نیرومند با قامتی بلند و مویی سپید. این خبر دهان بدهان گشت تا به گوش سام رسید. همان شب سام به خواب دید که از کشور هند سواری به سوی او تاخت و مژده داد که پسرش تندرست و نیرومند است. چون بیدار شد موبدان را نزد خود خواند و از خواب خویش و خبر کاروانیان با آنان سخن گفت. همه او را از اینکه کودکی بیگناه را از خود دور کرده است سرزنش کردند و به او پند دادند که از پروردگار پوزش\* بطلبد و به جستجوی کودک بشتابد. سام و سران سپاه به سوی البرز کوه روان شدند. پس از پیمودن راهی دراز، به کوهی بسیار بلند رسیدند که آشیانه سیمرغ بر فراز





آن، همچون کاخی، سر به فلک کشیده بود. از دور جوانی بلند قامت دیدند که گرد آشیانه می گشت. سام و همراهان راهی نیافتند که از کوه بالا بروند و خود را بدان جایگاه برسانند. سام به درگاه خدا نالید و از این گناه بزرگ پوزش طلبید و از خدا خواست که فرزند را به او باز گرداند.

در این حال سیمرخ از بالای کوه گروه مردم را دید و دانست که به جستجوی پسر آمده‌اند. پس رو به جوان کرد و گفت: تا کنون ترا مانند دایه‌ای مهربان پرورانده‌ام، حال که پدر به جستجوی تو آمده، بهتر است که نزد او باز گردی. این را هم بدان که من نام تو را «دستان» گذارده‌ام.

دستان از فکر دوری سیمرخ بسیار اندوهگین شد و گفت: مرا از خود دور می کنی! مگر از من سیر شده‌ای؟

سیمرخ در پاسخ دستان گفت: اگر با پدر بروی و شکوه و جلال دستگاه او را ببینی، خواهی دانست که آشیانه من دیگر جای تو نیست. از روی بیمهری نیست که تو را از خود دور می کنم، بلکه خواستار سرفرازی و بزرگی تو هستم. اکنون این پرهای مرا بگیر و پیوسته با خود داشته باش. هر زمان که به یاری من نیازمند شدی، یکی از آنها را به آتش بیفکن، بیدرنگ به کمک تو خواهم شتافت و اگر میل باز آمدن داشتی،

# همان که بیایم چو ابرسیاه      بی آزارت آرام بدین جایگاه

آنگاه سیمرخ پسر را برداشت و به پای کوه برد و به پدر سپرد. سام جوانی دید زورمند که موهای سفید بلندش تا کمر آویخته بود. از دیدن او شاد شد و سپاس خدا را بجای آورد که گناهش را بخشیده و پسر را به او باز داده است.

سام نام فرزند را «زال» گذاشت و جامه‌ای گرانبها بر او پوشانید و با همراهان و سواران براه افتادند. دشت از فریاد شادی سپاه و خروشیدن طبل و بانگ نای بلرزه در آمد.

(شعرها از شاهنامه فردوسی)

## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

بی آزارت آرام =	ترا بدون رنج می آورم
پوزش بطلبد =	عذر بخواهد
زال =	کسی که موهایش چون پیران سفید است
سپاس =	شکر
سران =	بزرگان
قامت =	قد
کاروانیان =	مردم کاروان

گرد	= دور، پیرامون
نای	= بوقی که روز جنگ می‌نواختند.
همان‌گه	= همان‌وقت

### پرسش :

- ۱- چگونه سام از زنده بودن فرزند آگاه شد؟
- ۲- سام برای یافتن فرزند همراه سپاهیان خود به کجارت رفت؟
- ۳- سام و همراهان برفراز کوه چه دیدند؟
- ۴- چرا سام به درگاه خداوند نالید؟
- ۵- سیمرغ به پسر چه گفت و چه نامی به او داد؟
- ۶- چرا داستان نمی‌خواست که از سیمرغ دور شود؟
- ۷- سیمرغ چگونه او را راضی کرد که به نزد پدر باز گردد؟
- ۸- هنگامی که سیمرغ داستان را به پدر سپرد، سام چه دید؟
- ۹- سام چه نامی به داستان داد و چرا؟

### تکلیف شب اول :

- سه قسمت داستان «زال و سیمرغ» را بدقت بخوانید، سپس خلاصه آن را بنویسید.

### تکلیف شب دوم :

- این جمله‌های درهم را مرتب بکنید و از روی آنها یک بار

بنویسید:

- ۱- کوه از روزی پس از سالها کاروانی آن گذشت کنار
- ۲- زال مویش پیران بود موی سفید چون
- ۳- در سام دید به سوی او خواب از که هند کشور سواری تاخت
- ۴- گفت از موبدان خویش سام خواب با سخن
- ۵- روان شدند سپاه و سام کوه البرز سران به سوی
- ۶- فراز کاخی آشیانه قرار داشت بلند سیمرخ بر کوه چون
- ۷- خود طلبید بزرگ پشیمان شد سام و گناه از پوزش
- ۸- کوه سیمرخ از گروه بالای را مردم دید

- در دفتر خود جدولی مطابق این نمونه ترتیب بدهید، و فاعل و صفت و فعل هر یک از این جمله‌ها را در ستون مخصوص آنها بنویسید و معلوم کنید که فاعل اسم عام است یا خاص:  
مثال: شاگردان ساعی در امتحان قبول می‌شوند.

فعل	صفت	فاعل	
		اسم خاص	اسم عام
قبول می‌شوند	ساعی		شاگردان

- ۱- در بهار گل‌های سُرخ می‌شکند
- ۲- هوای گرم تابستان انسان را ناراحت می‌کند
- ۳- سام سنگدل پسر را در دامن کوه رها کرد .
- ۴- نور شدید خورشید چشم را می‌زند
- ۵- خواهر بزرگ من عروسی کرد
- ۶- همین دیروز به زمین خورد
- ۷- گنجشک‌های زیبا در جنگل آواز می‌خوانند .
- ۸- زال نیرومند همراه پدر به شهر بازگشت

بام مبارک شاهنشاه آریامهر

این کتاب بوسیله وزارت آموزش و پرورش تهیه و  
از طرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی با کمک سازمان  
طبع شد تا در میان کلیه دانش آموزان سراسر کشور توزیع شود.

استفاده کنندگان از این کتاب فقط پنج ریال که مختصراً  
صرف مبارزه با میسواد می خواهد شد می پردازند.